

الله أكبر
الله أكبر

مُشْتِ نَمُونَةُ خُرَوَار

ضرب المثل های رایج در لهجه ی هزاره گی

سید علی آقا " مشفق "



کابل 1399



مشخصات کتاب

• عنوان: مُشت نمونه خروار (ضرب المثل‌های رایج در لهجه‌ای هزاره‌گی)

• مؤلف: سیدعلی آقا مشفق

• برگ آرا: مبین عابد

• ناشر: انتشارات سعید

• چاپ و صحافی: چاپ‌خانه سعید

• شماره‌گان: 1000 نسخه

• چاپ اول، خزان 1399 هـ ش

• بهای: ؟؟؟؟؟؟؟ افغانی

حق چاپ، تکثیر، ترجمه، نشر و کاپی محفوظ و مخصوص انتشارات سعید است

آدرس: ابتدای جاده‌ی آسمایی، آسمایی پلازا، منزل دوم، کابل افغانستان

موبایل: 0788100157 / 0707575935 / 0705814642

ایمیل: Sayeedbook@gmail.com

وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ

(عنکبوت/25)

اینها مثالهایی است که ما برای مردم می زنیم، و جز اهل دانش
آنها درک نمی کنند.

تقدیم:

به کسی که با جمله‌ی " شب در میو خدا میربو " تلخی های تربیت کردنم را تحمل کرد.

به کسی که با زمزمه‌ی " از تو حرکت، از خدا برکت " مرا به تلاش و امید داشت.
به کسی که در زندگی ام هر چیزی برایش قیمت بود، اما " صبر آرزو " .
و به کسی که برایم " دلش می سوخت نه دامنش " .

فهرست مطالب

1	مقدمه:.....
9	تاریخچه‌ی ضرب المثل ها
12	مَثَل و معانی آن
15	اقسام مَثَل
17	فواید ضرب المَثَل
22	فواید ضرب المثل از منظر قرآن.....
24	کمک در تشخیص حق و باطل
26	بیداری از غفلت.....
26	هدایت در روشنی نور ایمان.....
27	کمک در هدایت شدن بشر
28	وسیله آگاهی.....
28	وسیله تفکر و تعقل.....
29	مثل در قرآن.....
32	اقسام مثل در قرآن کریم
36	فواید ضرب المثل از منظر نهج البلاغه
36	وسیله‌ی پند گرفتن.....
37	وسیله‌ی عبرت گرفتن
38	وسیله‌ی تعلیم و هدایت انسانها.....
38	وسیله‌ی رهنمای
39	تقویت بصیرت و آگاهی ، برای رفع نواقص.....
40	نمونه‌های ضرب المثل در نهج البلاغه.....
43	ضرب المثل ها در اشعار فارسی.....
49	ضرب المثل ها در میان اقوام مختلف.....
50	ضرب المثل در افغانستان
53	ضرب المثل در میان مردم مناطق مرکزی افغانستان.....
55	ضرب المثل های رایج در زبان هزارگی
57	الف:.....
64	ب :
66	پ :
68	ت :

69	ج :
71	چ :
72	ح :
72	خ :
75	د :
80	ر :
81	ز :
82	س :
84	ش :
85	ص :
85	ض :
85	ط :
85	ظ :
85	ع :
86	غ :
86	ف :
87	ک :
90	گ :
92	ل :
92	م :
94	ن :
96	و :
97	ه :
98	ی :
100	منابع و مأخذ :

مقدمه:

کمتر جلسات، محافل و بگو مگوها را در زندگی روز مره خود شاهدیم، که در لابلای صحبت‌های مان ضرب المثلی را به صورت آگاهانه و یا نا خود آگاه ذکر نکرده باشیم، ضرب المثل‌ها، از قدیمی ترین و پرمایه ترین ادبیات انسانی است که در بستر اجتماعی، فرهنگی، دینی، تاریخی و تجربه‌های زندگی متنوع انسانی شکل گرفته است، ادبیات دینی‌ما، که ما حاصل تکیه بر آیات و احادیث است، نیز سرشار از ضرب المثل‌های حکیمانه بوده و در عین این که خود بر گرفته از مبداء وحی است، با تذکر نکات ظریف و هشدار دهنده‌ی در قالب ضرب المثل‌ها، بر زیبایی نقل داستان‌ها و هدایات آسمانی می پردازد، با توجه به رنگ پذیرایی زندگی ما از باورهای دینی، خواسته نا خواسته ضرب المثل‌های که در آیات قرآنی و احادیث ائمه معصومین وجود دارد، وارد حوزه ادبیات ما شده است.

همین ریشه داشتن ضرب المثل‌ها در باور های اعتقادی ما، باعث شده که افراد با سواد و تحصیل کرده و افراد بیسواد، به صورت مساوی در کار برد آن‌ها سهم بگیرند، حتی در خیلی از موارد مشاهده شده است که افراد بیسواد نسبت به افراد باسواد از ضرب المثل‌ها در افهام و تفهیم شان بهتر استفاده می‌کنند و در این که یگ ضرب المثل در کدام زمینه و چگونه استعمال شود هیچ گونه اشتباهی را مرتکب نمی‌شوند و به حیث فرد تمرین کرده و تحصیل یافته از استعمال آن بهر می برند .

صرف نظر از این که ضرب المثل‌ها از درون مایه‌های دینی منشاء می‌گیرد و این باعث کثرت استعمال آن در زندگی روزمره مردم ما می‌شود قسمت قابل توجه از ضرب المثل‌ها، برخاسته از تجربه‌های خود مردم در لابلای جریان

حیات شان است از دقت در عامیانه ترین ضرب المثل، می شود نهایت تجربه، دیدگاه، اعتقاد و جهان بینی توده های عوام را نسبت به زندگی شان بدست آورد، وضاحت، روشنی و صراحت که ضرب المثل ها در ارائه ی هدف دارد آنقدر آشکار است که گاه قید و بند های ایجاد شده درگوشی های ادبی و محاورات روزمره توسط تحصیل کرده ها را نیز زیر سوال می برد، در اکثر از ضرب المثل ها، کلمات و جملات به اندازه ی صریح و بی پرده انعکاس می یابد که چنانچه آن کلمه و جمله در ادبیات متعارف و آموزشی امروز مطرح شود، خلاف قرار دادهای مروج است، در واقع، در ضرب المثلها انواعی از سنت شکنی ها و قاعده شکنی ها وجود دارد و همین امر باعث گرایش بیشتر گوینده گان ضرب المثل به ضرب المثل شده است.

ضرب المثل ها، در بر گیرنده ی پند ها، اندرزها، کلمات قصار، جملات حکیمانه، داستانهای نهایت کوتاه، شیرینی های طنز گونه، تجربه ها و ده ها مورد دیگر است که با زندگی روزمره ی هر قوم و ملت، پیوند ناگسستنی دارد، این گنجینه ی گرانبها که از نسلی به نسلی اکثراً به صورت شفاهی و سینه به سینه انتقال می یابد، خود مبین بارور بودن همان زبان و فرهنگ بوده و وسعت خرد و هنر زبانی توده های عوام همان ملت را نشان میدهد.

حوزه گفتاری مردم افغانستان، از دیر زمان جزء پر بار ترین ادبیاتی بوده است که دنیای از ضرب المثلها را در زبان های مختلف خود جای داده و در این زمینه از غنای خاصی برخوردار بوده است، ضرب المثل - در پشتو مَثَل - ها عمده ترین بخش ادبیات شفاهی و فولکلور اقوام ساکن در افغانستان را تشکیل می دهد که بعد از گذر زمان کماکان به قوت خود باقی مانده و هنوز به شیرینی خاص خود گرما بخش افهام و تفهیم های محاورات است.

با توجه به ارزش ضرب المثل ها در ادبیات مردمی و تاثیرات مثبت آن در گفتن ها و شنیدن ها، افهام و تفهیم، گرفتن و انتقال مطالب و ایجاد جذبه میان گوینده و شنونده، نمی توان ادعا کرد که روزی این اثر خلاق انسانی مثل تعداد

3 ضرب المثل‌های رایج در لهجه هزاره‌گی

زیادی از آثار پیشینیان به باد فراموشی سپرده شده و از بین خواهد رفت، بلکه با ریشه‌ی عمیق که در میان زبان‌ها و فرهنگِ اقوام و ملل دارد، هر روز جایگاه خاص خود را بدست خواهد آورد، در حقیقت باید ادعا کرد که ضرب المثل‌ها، جزء میراث‌های پر بار ادبیات انسانی است و حفظ آن مسئولیت همگانی و جیبیه‌ی برای اهل قلم و فرهنگ.

من، ادعا ندارم که - حداقل در مناطق مرکزی افغانستان - این اولین اثری است که در زمینه گرد آوری ضرب المثل‌ها تألیف شده است، بوده اند و هستند بزرگانی که قبل از ما در این میان آثاری ماندگاری خلق کرده اند و در حفظ این گنجینه‌ی گرانبهای انسانی سهم فعال گرفته اند و خدمات شایسته‌ی را نسبت به ادبیات و فرهنگ مردم خود انجام داده اند، اما این دلیل به این نمی‌شود که دیگران نیز - ولو این که مثل من کم اطلاع تر از هر کسی در این میدان است - در این میان کاری نکنند، من نیز که خود را دنباله رو قافله‌ی عاشقان فرهنگ و ادبیات عامیانه‌ی مردم خود میدانم، خواستم در این باغ از خود نقش پای بر جای گذارم که اگر اثری برای دوستان خواندنی نبود، زمینه‌ی شود برای خلق آثار بهتر و زیباتری در این زمینه .

ویژگی که این اثر دارد این است که تعداد زیاد ضرب المثل‌های موجود در این اثر - شاید بیشتر از دوصد ضرب المثل - در یک روز جمع آوری شده است، یادم نمی‌رود، زمان‌های که در لیسه ولی عصر (عج) - لیسه ذکور بیخسنگ ولسوالی لعل و سرجنگل، قبل از سال 1392 - معلم بودم، به شاگردانم کار خانگی دادم تا ضرب المثل‌های که خاصتن متعلق به زبان هزارگی است را جمع آوری کرده فردا به صنف بیاورند، فردای آن روز وقتی با دنیای از ضرب المثل‌های نابِ هزارگی در صنف رو به رو شدم، به بارور بودن فرهنگ و زبان مردم خود متعجب شدم و این باعث شد تا به جمع آوری تعداد بیشتری از ضرب المثل‌های پردازم که رایج در زبان هزارگی است، هر چند تعداد زیاد آنها در زبانهای دیگر ملیت‌های ساکن در افغانستان و فراتر از آن در حوزه‌ی ادبیات

فارسی استعمال می‌شود، اما با لهجه‌ها و قوالب دیگری که متعلق به همان زبان و ادبیات است.

تا حد ممکن کوشش کردم تا رسم الخط ضرب المثل‌های موجود در این اثر را به شکلی بنویسم که متناسب به گویش و نوع تلفظ آن در ادبیات فولکلور و عامیانه‌ی هزارگی باشد، و در اکثر از ضرب المثل‌های که حتی با نوشتن رسم الخط هزارگی آن نیز خواندنش به شکل گویش هزارگی برای دیگران مشکل بود، با اعراب‌گذاری - کسره، فتحه، ضمه - امکان تلفظ درست آن به شکل تلفظ عامیانه‌ی هزارگی را در حد توان میسر ساختم.

مطالب که پیش از آغاز ضرب المثل‌ها تحت عناوین تاریخیچه ضرب المثل، ضرب المثل و معانی آن، اقسام ضرب المثل، فواید ضرب المثل‌ها، فواید ضرب المثل از منظر قرآن، مثل در قرآن کریم، اقسام مثل در قرآن کریم و... نوشته شده است، نیز به خاطر آگاهی بیشتر عزیزان خواننده از وسعت و گستردگی و ریشه‌ی عمیق ضرب المثل‌ها در ادبیات و فرهنگ‌های ملل و اقوام و متون دینی است.

در این قسمت، تعارفی که از زبان بزرگان به زبان عربی ارایه شده بود را صرف به ترجمه‌اش بسنده کردیم و از آوردن متن عربی آن صرف نظر نمودیم، اما در بعضی موارد که تذکر متن عربی یک عبارت از بزرگان الزامی بود، آنرا با متن عربی آن آوردیم.

همچنان آیات قرآنی که در بخش‌های مقدماتی این اثر به عنوان نمونه‌ها آورده شده است، با قرآن‌کریم ترجمه آیت الله ناصر مکاریم شیرازی تطبیق و ترجمه‌هایش را از آن اقتباس کردیم، زیرا در ترجمه و معنی کردن آیات الهی ضرورت مراجعه به مختصص آن الزامی بود و با استفاده از تفسیر نور ترجمه آیت الله محسن قرآنتی متن عربی آیات را با حالت اعراب‌گذاری شده‌ی آن انتخاب کردیم تا قرآنت آن برای خواننده آسان تر باشد، تمام آیاتی که در منابع استفاده شده‌ی این اثر بدون ذکر شماره آیات و اسم سُور قرآنی آمده بود را با

ضرب المثل‌های رایج در لهجه هزاره‌گی 5

مراجعه به تفسیر نمونه بیرون نویس و به شکل پاورقی برای ایجاد سهولت دست‌رسی دوستان مان به آدرس معین آن تذکر دادیم تا زمینه تحقیق آن برای عزیزان آسان‌تر باشد.

لازم به تذکر است که در جریان جمع‌آوری و ثبت ضرب‌المثل‌ها، به ضرب‌المثل‌های بر خوردم که از نظر خودم تحریر آنها با اخلاق و حجاب قلم‌ناساز گار بود، مثل آن ضرب‌المثل که می‌گویند "... و آتش پوف کدو"، خودم لازم دانستم که از ثبت آنها صرف‌نظرکنم، هر چند آنها نیز نشان‌دهنده‌ی بخشی از ادبیات حاکم در محیط است، و گاهن واقعیت‌های خیلی ملموس و عینی را در خود منعکس می‌سازد، و برای تفهیم یک حقیقت به آن اندازه موثر است که هیچ جمله و عبارت دیگر را نمی‌شود جا‌گزین آن کرد، اما در حد توان از آوردن آن خودداری کردم.

همچنان از یاد داشت و تحریر ضرب‌المثل‌های که رایج شدن آنها باعث بی‌باوری میان توده‌ها و یا جریحه‌دار کردن احساسات اقوام می‌شود مثل ضرب‌المثل " اگر آذان داد در راه هم آذان می‌دهد" و یا ضرب‌المثل‌های که دیدگاه جامعه و اراده‌ی مردم را سست و از مسیر اصلی آن منحرف می‌سازد و با باورهای دینی در تضاد است، مثل " بکوب بکوب همان است که دیدی" و یا " بر سر هردانه بنوشته عیان این بود رزق فلان ابن فلان" در حالی که قرآن می‌فرماید " وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى " ¹ نیز صرف‌نظر کردم، هر چند به این نکته شدیدن باور دارم که بعضی از اصلاحات آوردن در فرهنگ و ادبیات، جراحی کردن فرهنگ و ادبیات یک ملت است، اما از طرفی کم‌رنگ کردن روحیه تلاش و زحمت و یا تحقیر گروه‌های از مردم با ایراد ضرب‌المثل‌های که هدف‌مندانه احساسات شان را نشانه می‌رود، شایسته‌ی اهل قلم نیست، به این منظور در بسا موارد از آوردن بعضی از ضرب‌المثل‌ها خودداری کردم، در حالیکه آن ضرب

المثل از پر کار بُرد ترين ضرب المثل‌های رایج در مناطق مرکزی بوده است، و جمع آوری و مکتوب سازی آنها را به دست کسانی حواله دادم که دل شان چون قلم شان قدرتمند و نترس است و زبان شان قدرت توجیه و اقناع را دارد، اما با آن هم در خیلی از موارد اجبارن ضرب المثل‌های از این دست ناگزیر تکرار شده است، چون برای انعکاس یک واقعیت اجتماعی به عدم چشم پوشی از آن خود را مکلف می‌دیدم.

شاید بشود ادعا کرد که در این کتاب نهایت تلاش شده است که از آوردن ضرب المثل‌های که میان همه‌ی زبانها به صورت عام کار برد دارد - مثل امثال و حکم دهخدا، ضرب المثل‌های دکتر شهرانی، ضرب المثل‌های بهمنیاری- نیز صرف نظر شود و خاصتن ضرب المثل‌های هزارگی جمع آوری شود، اما از آوردن بعضی ضرب المثل‌های که میان همه‌یا تعدادی از زبان‌ها کار برد مشترک دارد ناگزیر بودیم، آنهم به دلیل این که آن ضرب المثل در محیط ما - هزارجات - بیشترین کار برد را داشته است، فرهنگ عامیانه‌ی مردم مناطق مرکزی افغانستان آنچنان با فرهنگ‌ها و ادبیات بقیه مردم افغانستان و حتی مردم و ملل دیگر جهان گره خورده است که به آسانی نمی‌شود ادبیات ویژه و منحصر به یک قوم و یا زبان را از میان آن جدا کرد، لذا برای تعلق بخشیدن این ضرب المثل‌ها به یک لهجه و زبان، معیار فقط استعمال همان ضرب المثل در میان توده‌های عوام یا اکثریت جامعه را انتخاب کردیم و بس.

در نهایت ما از تحریر دو چیز دیگر در این اثر عاجز بودیم یکی این که خیلی از ضرب المثل‌ها ریشه‌های داستانی دارد و اساس انعقاد نطفه‌ی آن به وقوع داستان و قصه‌ی بر می‌گردد که گرد آوری و ثبت آنها مشکل بود و همچنان منشأ پیدایش و تشخیص ریشه‌های تمام ضرب المثل‌ها برای من کار دشوار بود که از آوردن آن‌ها منصرف شدیم و این مهم را به انگستان توانای عزیزانی حواله دادیم که از درایت و کفایت بهتر و بیشتری بر خوردار هستند - چنانچه بعضی از

7 ضرب المثل‌های رایج در لهجه هزاره‌گی

بزرگان این سد را شکسته اند و توانسته اند آن داستان‌ها را در حد توان گرد آوری کنند -.

تمام ضرب المثل‌ها را به صورت الفبای ترتیب نمودیم، تا راحت تر بشود به ضرب المثل دلخواه خود دست یافت، در این قسمت، کوشش کردیم که بعد از حرف اول ضرب المثل، که مثلن الف است یا دال است یا شین، در داخل هر گروپ نیز حروف دوم آنرا به ترتیب الفبایی رعایت کنیم، تا کمی از نظر زیبایی و ساختار سازی درست تر بیاید.

در جریان تحریر ضرب المثل‌های موجود، با خیلی از ضرب المثل‌ها بر می‌خوردم که به لحاظ محتوای و مفهومی خیلی به هم نزدیک بودند، اول تصمیم گرفتم که تمام ضرب المثل‌های که از نظر معنا با هم نزدیک اند و ظاهراً در عبارت کمی باهم فرق دارند را در کنار هم بنویسم، اما از گستردگی حوزه‌ی کار بردی آن کاسته می‌شد و نیز تسلسل تحریر ضرب المثل‌ها به صورت الفبای آن از بین می‌رفت، چون فکر می‌کردم که تحریر ضرب المثل‌ها به صورت الفبای هم در خواندن آسان است و هم خواننده را راحت به مقصد می‌رساند و یابیدنش ساده است، هم از نظر ساختار تنظیم شان زیباتر است، لذا از آن منصرف شدم، و الا ضرب المثل‌های زیادی را در این مجموعه داریم که از نظر معنا با هم خیلی نزدیک اند و فقط به لحاظ عبارت کمی فرق دارد و حتی حوزه کار بردی شان نیز خیلی نزدیک به هم اند.

امید وارم این اثر گامی باشد در راه حفظ میراث‌های ادبی و فرهنگی عامیانه مردم مان، که برای ما از هر چیزی بیشتر اهمیت دارد و بزرگانی که این اثر را مطالعه می‌کنند، از باب "خذ ما صفا و دع ما کدر" بر کم و کاستی‌های ما چشم پوشیده و با رهنمای‌های دلسوزانه شان ما را یاری رسانند، نباید فراموش کرد در محیطی که من زندگی میکنم - در حال تحریر این اثر - فقط همان سینه‌های بی کینه‌ی مردم و بگو مگوهای شیرین شان منبع کارم بوده است، و به جز کمپیوتر سیاه رنگی که یار همیشگی ام است، دیگر مشاور و همکاری

نداشتم تا بتوانم با استفاده از آن کاری کنم که این اثر از آنچه فعلا در دید قضاوت و مطالعه شما است، بهتر باشد، صغر سن، دوری از منابع و کتابخانه‌ها، بی‌تجربگی در مسیر تألیف و آثار، مشغله‌های دست و پا گیر و عدم فرصت که من شدیدن به آن مواجه هستم را نیز از یاد نبرید، آره! "کَم از مَه و کَرَم از شَمُو"، آروزمندم که "قَدِ نِماد مویی نپالید"، تشکر از هرکسی که در این مسیر دستم را گرفتند و خواهند گرفت، مخصوصن برادر بزرگم سید محمد ظاهر "واثق" مولف کتاب (کوچی گری در افغانستان) که زحمت مطالعه این اثر را قبل از چاپ کشید و رهنمای های مفیدش در اصلاح این اثر موثر بود، چنانچه رهنمای های همه شما، ره گشای من خواهد شد، والسلام

سیدعلی آقا "مشفق"

عقرب 1399

تاریخچه‌ی ضرب المثل‌ها

مَثَل‌ها، جملات روان، کوتاه، مشهور و معروف در گفت و گوهای انسانها است، که در چند کلمه از قصه‌ها و داستانهای عبرت آمیز و یا متن‌های حکمت آموز روایت می‌رود، به طور قطع می‌شود ادعا کرد که هیچ ملت و جامعه‌ی تا حال در گذر تاریخ دیده نشده که ادبیات گفتاری و شنیداری شان از این ارزش خالی باشد، تاثیر و حضور این گفتار کوتاه و پر معنی در ادبیات بشر پا به پای تحول زبان و ادبیات انسانی متحول بوده و در هر عصر و زمانی به حیث یک هسته‌ی جهت دهنده و تسهیل کننده‌ی گفتار، بستر ساز خوش فهمی گفت و گوها بوده است.

اگر بخواهیم برای تولد این بخش مهم و عظیم ادبیات انسانی زمان تولد و منشأ برخاست تعیین کنیم، کار نا ممکن و غیر واقعی و به دور از انصاف خواهد بود، بهتر آن است که اعتراف کنیم، آغاز حضور این بخش از ادبیات بشری در گذرگاه زبان و ادبیات بشر، برابر با شروع زبان گفتاری و نوشتاری در میان انسان ها بوده است.

هر چند، معلول حضور بخش از ادبیات انسانی به نام ضرب المثل (مَثَل زدن) در میان انسانها، زاده‌ی علت‌های به نام داستان‌ها، حکایات و یا حوادثی

بوده است، که تأثیرات متحول‌کننده‌ی آن سبب تراوش جمله و عبارت با معنی به نام مَثَل در ذهن یک انسان شده است، علی القاعده هر مثلی، معلول یک علتی از تحولات و حوادث اتفاق افتاده در زندگی بشر بوده است، که به مرور زمان و در درازنای تاریخ حیات بشر، اکثریت از حکایات، داستانها و اتفاقات که منشأ تولد یک جمله‌ی ماندگار به نام ضرب المثل شده است، از بین رفته و تنها محصول از آن حادثه در میان بشر امروز فقط همان یک عبارت کوتاه اما با بار معنی دار زیبا مانده است.

از طرفی، ممتد شدن تاریخ، کثرت انسانها و فرهنگها، پیشرفت و تغییرات در تمدن و تکنالوژی انسانی؛ فراهم شدن فرصت تعامل انسانها و خلط فرهنگها و رسوم و عادات و آداب، سبب تکثیر ضرب المثلها و پرمایه شدن این بخش از ادبیات زیبای آدمی نیز شده است، که امروز وقتی دقت کنیم، بستر ضرب المثلها در ادبیات گفتاری و نوشتاری بشر، در حال رشد و گسترش است و در موازات تولید ادبیات بیشتر، رشد و انکشاف بیشتر پیدا می‌رود.

تاریخ ثبت و مکتوب سازی ضرب المثلها هم تقریباً به زمانهای کتابت تاریخ بشر پس از اختراع خط بر می‌گردد، و یا حد اقل اگر بخواهیم برای دسته بندی کردن و گرد آوری ضرب المثلها در ادبیات بشری، یک زمان تخمینی تعیین کنیم، باز هم هزاران سال قبل از میلاد مسیح را در بر خواهد گرفت، آثار باقیمانده از کتیبه‌های باستانی سومری‌ها که با خط میخی به جا مانده است، پر است از امثال و حکم که امروز باستان شناسان به پرده برداری از آنها دست یافته اند، اما گویندگان ضرب المثلها همانند شاعران اشعار فلکلور و افسانه‌ها و اساطیر باستانی گم نام و نامعین است، این تراوش‌های ذهنی زیبا پس از صدور از زبان یکی از گویندگان به دلیل زیبا بودن، رسا بودن و داشتن بار معنای قابل قبول در اذهان حک شده است و سینه به سینه و در امواج تاریخ مکتوب و شفاهی ملت‌ها ره پیموده و به ما رسیده است.

ضرب المثل‌های رایج در لهجه هزاره‌گی 11

بر اساس متون و شواهد تاریخی، اولین کسی که برای جمع آوری ضرب المثل‌ها همت گماشت، ارسطو بود، که متأسفانه امروز از کتاب وی که به نام "امثال و حکم" در شواهد تاریخی تذکر داده شده است، سندی مکتوب باقی نمانده است، وقتی در تاریخ یونان باستان نظری بیندازیم، شعرا و نویسندگان آن زمان مانند افلاطون، آپولونیوس، سوفکلس، همر، آریستوفان، آیشیلس، اورپیدس و ... با به کار بردن امثال در آثار خود آن را به عنوان بخشی از ادبیات گرانسنگ انسانی بها داده و حفظ کرده است و یا حد اقل نقش تأثیر آن در ادبیات انسانی معاصر شان را اثبات کرده است، فلاسفه و نویسندگان روم باستان نیز از این امتیاز بی نصیب نبوده اند و افراد مانند پلاتوس، ترنس، هوراس، سیسرو و... در نوشته‌ها و یاد داشت‌های ادبی و تاریخی شان از امثال و حکم به صورت فراوان استفاده برده اند، اما رومی‌ها به گونه جدی در تدوین و جمع آوری این بخش از ادبیات انسانی به صورت مدون آن کار نکرده اند و ضرب المثل‌های شان بیشتر از ضرب المثل‌های یونانی متأثر بوده است و از این مسیر به غنای فرهنگ و ادبیات خود در این بخش بهره برده اند.

نویسندگان معاصرما، مانند برتولت برشت، گوتترگراس، مارتین والزر، اریش کستتر، هانس ماگنوس، انسبرگر، هاینریش بل آلمانی، وکتورهوگو، علی اکبر دهخدا، صادق هدایت، ارج میرزا، عارف قزوینی و ... از جمله کسانی‌اند که در نوشتار و خلق آثار ادبی شان از امثال و حکم به صورت فراوان بهره برده‌اند و به همان اندازه که با استفاده از ضرب المثل‌ها کار هنری و ادبی خود را زیبا کرده اند، در تداوم حیات این بخش از ادبیات انسانی نقش ارزنده‌ی را بازی کرده است، البته اینها نمونه‌های از کسانی‌اند که از ضرب المثل استفاده کرده اند و الا در میان تمام انسانها کسی را نمی‌توان یافت که دست به خلق اثر ادبی زده باشد اما از کوچهای ضرب المثل‌ها عبور نکرده باشد.

یکی از موارد که در ماندگاری ضرب المثل‌ها در میان بشر کمکی قابل توجه کرده است، موجودیت ضرب المثل در کتب ادیان الهی بوده است، که

امروز در دنیا طرفداران فراوان دارد و قاعدن استفاده از آنها در کنار مراسم و مناسک دینی در ترویج آن کمک نموده است، کتب مقدس ادیان ابراهیمی مانند تورات، انجیل و قرآن دارای ضرب المثل‌های فراوانی است که استعمال آن در میان پیروان این ادیان امروز بسیار مروج است.

بنا بر این، همانگونه که زمان تولد ضرب المثل‌ها به شروع زبان و ادبیات انسانی گره خورده است، پایان این داستان نیز نا پیدا بوده و تا انتهای زندگی بشر در فراز و فرود های زندگی مورد استفاده خواهد بود، چنانچه امروز بستر استفاده از این بخش از ادبیات زیبا و شیرین انسانی به حدی وسیع و گسترده است که تمام امور را در بر گرفته است.

زبان و ادبیات فارسی (دری)، یکی از زبانها و ادبیات پر بار انسانی است که در میان تمام زبان‌ها و فرهنگ‌های انسانی از درون مایه‌های پر باری بر خور دار است، همچنان که این زبان در بخش شعر، داستان، حکایات، تاریخ و سایر شعب ادبیات انسانی از بهترین‌های زبان بشری است، در میدان عرضه‌ی ضرب المثل‌ها در بستر ادبیات بشری، از غنی‌ترین زبانهای رایج در حیات بشری است، که وسعت و گستردگی ضرب المثل‌ها در آن، به وی زیبایی خاصی بخشیده است، اما تاریخچه و مبداء تولد امثال و حکم در این زبان را هم به هیچ صورت نمی‌توان مشخص کرد و این زبان در این بخش از کار خود، تابع همان ناپیدایی مبداء ضرب المثل‌ها در ادبیات انسانی سایر ملل است.

مَثَل و معانی آن

در هر زبان، عمده‌ترین بخش یا شعبه‌ی از ادبیات آن را مثل‌ها یا ضرب المثل‌های آن زبان تشکیل می‌دهد، که برخاسته از ذوق‌های فطری، قریحه‌های ادبی، اندیشه‌ها و افکار، عادات و رسوم، اخلاقیات و احساسات اهل همان زبان می‌باشد، شاید اگر دنبال قدیمی‌ترین چکیده‌ها و پاره‌های ادبی در یگ زبان

ضرب المثل‌های رایج در لهجه هزاره‌گی 13

بگردیم، نتوانیم از مثل‌های رایج در همان زبان ادبیاتِ قدیمی‌تر پیدا کنیم، به اساس شهادت محققین زبان و ادبیات انسانی، "بشر پیش از سرایش شعر و جلو تر از نوشتن خط به مَثَل سازی و استفاده از آن در بستر ادبیاتِ زبانی دست زده بودند و به همین اصل است که نمی‌شود برای پیدایش مثل‌ها در یگ زبان منشأ و مبدأ را پیدا کرد"².

برای مَثَل می‌شود از منظر لغوی و اصطلاحی معانی را نوشت، مَثَل، در اصل کلمه‌ی عربی است و از مَثَل یمَثَلُ مَثَلًا مشتق گردیده است، که به معانی چون شباهت داشتن شیئی به شیئی، راست ایستادن و به پا خاستن، مانند و شبیه و همتا، برهان و دلیل و حجت، مطلق سخن و حدیث، پند و اندرز و عبرت، نشانه و علامت و آیت³، صفت، سخن یا داستان و قصه و اسطوره‌های که از زبان حیوانات و جمادات است چون کلیله و دمنه⁴، نمود و نمودار، داستان، فسانه و غیره در زبانهای عربی، سامی، حبشی، آرامی، اکدی، فارسی و کتب لغت و فرهنگ‌ها آمده است⁵.

مَثَل، در اصطلاح نیز دارای تعاریف و تقسیم‌بندی‌های زیادی است و محققین این رشته در فواید و تعریف مثل از این منظر نیز مطالبی زیادی را اشاره کرده است، "مُبرِّد" که از پیشوایان علم و ادب است، در تعریف مثل از منظر اصطلاحی می‌گوید: "مثل از مثال گرفته شده و آن گفتار رایج است که به وسیله‌ی آن حال دوم را به حال اول یعنی حالت موجود را به حالتی که سابق بر آن و شبیه بدان بوده است، تشبیه نمایند، حال دوم یا حالت موجوده مشبه است و حال اول یا حالت سابق مشبه به"⁶.

2- مقدمه‌ی "داستان نامه بهمنیاری".

3- مجله‌یغما، سال دوم، شماره 2 و 3، ثور و جوزای 1328 / المنجد، ص 746

4- فرهنگ لاروس، ص 1824 / فرهنگ معین، ص 3857

5- لغت‌نامه‌ی دهخدا، ج 23، ص 40 / امثال قرآن حکمت، ص 119.

6- مجمع الامثال میدانی، ص 5.

ابن سکیت (244-186ه) می‌گوید: " مثل جمله‌ی است که با ممثل خود در لفظ مخالف و در معنی متحد و موافق است"⁷ و نیز " شریشی " شارح مقامات حریری درباره‌ی مثل می‌گوید: " مَثَل عبارت است از کلمه‌ی که در ظاهر آن حقیقتی نیست ولی در باطن در بر دارنده‌ی معانی عالیه و تعالیم پرمغزی است"⁸ ، همچنان راغب (502ه) می‌گوید: " مَثَل قولی است درباره‌ی چیزی که شبیه است به قولی درباره‌ی چیزی دیگر، تا یکی آن دیگری را بیان و مجسم کند"⁹، همچنان یکی از نویسندگان ایرانی در تعریف مَثَل می‌گوید " مثل جمله‌ی است مختصر، مشتمل بر تشبیه یا مضمون حکیمانه که بواسطه‌ی روانی الفاظ، روشنی معنی و لطافت ترکیب، بین عامه مشهور شده و آنرا بدون تغییر یا با تغییر جزئی در محاورات خود به کار می‌برند"¹⁰ و در نهایت به تعبیر " آلوسی " (1270ه) " مثل در اصطلاح به مطلبی گفته می‌شود که در سه مورد کار برد دارد

:

- 1 - در اصل لغت به معنی شبه استعمال می‌شود.
 - 2 - در عرف لغت به معنی قول سائر.
 - 3 - به معنی صفت غریب که معنی مجازی است و از معنی عرفی به واسطه‌ی پیوندی که با غرابت دارد اخذ می‌شود، زیرا مَثَل بین مردم به واسطه غرابت و شگفتی آن جریان می‌یابد"¹¹.
- بنابر این مقولات، مثل، به گفته‌ی ای می‌شود اتلاق شد که یگ گفته‌ی دیگر باید باشد که مفهوم آنرا واضح سازد، توصیف یگ کیفیت یا کمیت، صورت یا سیرت از روی ستایش یا نکوهش، مشابه ساختن چیزی به چیزی دیگری، مَثَل همیشه به صورت واضح گفته نمی‌شود، بلکه گاهن مثلها به دلایلی به گونه‌ی

7 - مجمع الامثال میدانی، ص 5.

8 - امثال قرآن حکمت، ص 1.

9 - مفردات راغب، ذیل مَثَل .

10 - داستان نامه‌ی بهمنیاری، (ص یو).

11 - تفسیر منهج الصادقین، ص 102 .

پیچیده و مغلق است که تا شنونده به مفهوم آن دقیق نشود به منظور گوینده از تذکر آن پی نمی‌برد، چون امثال همیشه آمیخته به حکمت‌ها و اخلاقیات است، در دنیا نمی‌شود ملتی را پیدا کرد که فرهنگشان خالی از امثال باشد، مخصوصن مکاتب دینی که تورات و انجیل و قرآن دارنده‌ی امثال بلیغ و فصیح اند¹².

اقسام مَثَل

در کتاب (علم و ادب، قسمت اول، ص 20) که فصلی تحت عنوان " امثال " آمده است، ابتدا امثال را بر دو قسم تقسیم کرده است، " قسم اول عبارت است از اقوال جاریه‌ی موجهه که شبیه به مورد اصلی خود است، قسم دوم عبارت است از روایات مختلفه که به لسان حیوانات و جمادات و غیره ایراد گردد"¹³، نویسنده به ادامه‌ی بحث خود تذکر می‌دهد که " ادباً جدید مثال را به سه قسم منقسم ساخته اند ":

1 - مفترضه ممکنه (فرضِ ممکن) که نطق و عمل به عاقل نسبت داده شود .

2 - اختراعی محال (اختراعی غیر ممکنه) که به لسان حیوانات و جمادات در آید، به این معنا که نطق و عمل به آنها نسبت داده شود .

3 - مخلوط از ممکن و محال که نطق و عمل به ناطق و غیر ناطق نسبت داده شود و این قبیل امثال در کلیله و دمنه بسیار است¹⁴

این کتاب چهار شرط را برای مثل ذکر می‌رود:

1 - عدم تعقید در انشاء، آنطور که خواننده مقصود را به آسانی درک کند .

2 - دوری جستن از بیانات زیادی و بیهوده .

12 - فرهنگ لغات قرآن مهرین، ص 467 .

13 - علم ادب، قسمت اول، ص 20 .

14 - علم ادب، قسمت اول ، صص 23 - 21 .

3 - سلیس بودن عبارات به طوری که موجب شادمانی شنونده گردد.

4 - تنوع در بیان .

در انتها نیز تذکر داده که " شرط دیگر در مثل، بیان مقصود است "15

برخی از نویسندگان در انواع و اقسام مثل می گویند: اگر تشبیه و تمثیل با شرح و تفصیل و با فروع و زواید چند بیان شود و حالت یگ حکایت قسمین مفصل را بخود بگیرد، می شود او را به چند بخش تقسیم کرد :

1 - هرگاه آن حکایت از زبان حیوانات و نباتات و احجار و امثال آن گرفته شود که امکان وقوع آن در خارج محال باشد، آن را در عربی تمثیل یا مثل گویند.

3 - اگر آن حکایت از مردم روایت کند یا وقوع آن امکان پذیر باشد، آن را تمثیل دینی گویند.

4 - اگر آن حکایت از احوال گذشته گان و افسانه ها و اخبار خرافی گرفته شده باشد، آن را اسطوره گویند که جمع آن اساطیر می شود.

5 - اگر آن اسطوره و افسانه های کهن از معتقدات عامه باشد، آن را مجموعن قصص یا اعتقادات یا روایات تاریخی نام می نهند¹⁶.

بعضی مثل را به مَثَلِ مشهور و غیر مشهور تقسیم کرده اند، " امثال مشهور آن امثالی است که غالبن مردم شنیده باشند و غیر مشهور آن امثالی است که اکثر مردم نشنیده باشند و فقط در میان عده ای از مردم مشهور است "17، این تعریف در حق مثل درست نخواهد بود و نارسای آن به این دلیل واضح است که " مشهور بودن مثل یکی از لازمه های مثل است، زیرا آن جمله های که بین مردم مشهور نیستند مثل نیستند بلکه میتوان آنها را کلمات قصار یا حکم نامید "18.

15 - علم ادب، قسمت اول، صص 24-23.

16 - امثال قرآن حکمت، صص 5-4.

17 - تمثیلات و تشبیهات قرآن کریم، ص 30.

18 - داستان نامه بهمنیاری، مقدمه (ص کو- کز).

یکی از انواع امثال، مثل تشبیهی یا تمثیلی است که در بر گیرنده‌ی یگ مشبه به است، که در مورد حوادث که بدان شبه است ایراد می‌شود، مبنای این گونه امثال معمولن حوادث و وقایع مهم تاریخی است که در احساسات عامه تأثیر شدید کرده و به این دلیل در خاطره‌ها مانده است و یا حکایت‌های پند آمیز و افسانه‌های شیرین و شگفت آور که در میان هر قومی شهرت دارد و اکثریت مردم آنرا به یاد دارند و در مواقع ضروری، نقل می‌کنند و یا هم عادات و افعال ناشی از توهمات است که عوام هر ملت دارند و آنها را منشأ آثار می‌پندارند، برای معلومات و اطلاعات، این نوع امثال منبع خوبی است که خواننده را به عادات و رسوم و باورهای واقعی و یا خرافی یگ قوم و ملت مطلع می‌سازد¹⁹.

" یکی دیگر از انواع مثل‌ها، " مثل سائر " است که جمله‌ی فصیح و حکمت آمیزی است، که در عین فصاحت، ساده و لطیف و غالبن مشتمل بر کنایه یا استعاره یا تشبیهی خالی از تکلف است که عامه آنرا پسندیده و از روی میل و رغبت به خاطر سپرده اند²⁰، این نوع مثل‌ها نمایانگر ذوق و قریحه ادبی یگ ملت است نه یگ فرد در جامعه " که طرز زندگی، میزان تربیت، تمدن، پایه ترقی و یا تنزل و چگونگی تصورات و تصدیقات، نیک و بد، رسوم و عادت آن ملت را به طوری آشنا می‌شویم که گویا سالها و ماهها با افراد آن ملت سر و کار داشته و همدم شب و روز بوده ایم"²¹.

فواید ضرب المثل

همه دیده اند که واعظان شیرین زبان و ناصحان مهربان، چگونه افراد ملت را با بیان دلچسپ و ملایم به قبول برنامه‌های اخلاقی و دوری از اعمال نادرست

19 - مجله یغما، سال دوم، ش 1 (حمل 1328) ص 3.

20 - امثال قرآن حکمت، ص 48.

21 - مجله یغما، سال اول، ش 10 (جدی 1327) ص 434.

دعوت می‌کنند، نقش مَثَل در میان ملت‌ها از این نمونه است، مَثَل، افکار و اخلاق مردم و ملت‌ها را به بهترین شکلی روشنی داده تهذیب می‌رود، مَثَل واعظی است که هرگز کسی از شنیدن آن خسته نمی‌شود و با شنیدن و مطالعه‌ی آن دل‌تنگی برایش رخ نمی‌دهد، تمام ملت‌ها در فرهنگ‌شان دارای امثال‌اند، زیرا مَثَل در یک فرهنگ آینه‌ی است که نمودار حیات آن ملت است که در آن عادات، آداب، عقاید و شیوه‌های زندگانی فردی و اجتماعی‌شان را به تماشا می‌نشینند، امثال برای اقوام میزان و معیار درستی در پیروزی‌ها و شکست‌ها، سختیها و وفور نعمت‌ها در تمام زمینه‌ها مخصوصن در آداب و لغات‌شان به شمار می‌رود.

به تعبیر ابن عبدربه " مَثَل، آرایش و زینت کلام است و جوهر لفظ و شیرینی معنی و مفهوم... عرب آنرا اختیار کرد و عجم به آن روی آورد، در هر زمان و با هر زبان با آن سخن گفته شده است، مَثَل، از شعر پایدار تر و از خطابه ماندگار تر است و گذر زمان چیزی از ارزش آن نمی‌کاهد و جای آنرا نمی‌گیرد

22"

امثال، اندیشه‌های ناب و چکیده‌های فکری ارزشمندی هستند که در نتیجه‌ی تجربه‌های طولانی و از فکرهای متین به وجود آمده است، مَثَل‌ها، در حیات انسان‌ها اهمیت و تأثیر خاصی دارد، در فواید امثال در زندگی حرفه‌ای زیادی گفته شده است، بعضی گفته‌اند که " مَثَل شعبه‌ی از بلاغت است که در علم معانی و بیان ده وجه دارد مانند: استعاره، تشبیه، کنایه، ایجاز، اتناب، مغالطه، تضمین، استدراج، مبادی و تخلص، براستی در مَثَل لطف و تأثیری است که در دیگر سخنان نیست" 23.

بعضی از بزرگان مانند ثقفی می‌گوید: " تمثیل برای مزید توضیح و نزدیک نمودن امر معقول است به محسوس، و نیز برای تثبیت و جای‌گزین نمودن

22 - عقد الفرید، ص 63 .

23 - تاریخ ادب اللغة العربیه، ص 40 .

ضرب المثل‌های رایج در لهجه هزاره‌گی 19

مطلب است در ذهن مخاطب²⁴، همچنان از ابن مقفع (متوفی 143ه) روایت است که "هرگاه کلام را به صورت مَثَل آورند، برای گفتار واضح تر و برای گوش زیبا تر و برای اقسام سخن وسیع تر می‌شود"²⁵.

ابراهیم نظامی (متوفی 221ه) از چهار ویژگی در مَثَل نام می‌برد که در کلام دیگر پیدا نمی‌شود: "ایجاز در لفظ و رسیدن به معنی و حسن تشبیه و خوبی کنایه، بنا بر این مثل نهایت بلاغت است"²⁶، و ابوعبید قاسم بن سلام (متوفی 223ه) نیز از سه وصف مطلوب که در امثال جمع اند یاد می‌رود و می‌گوید: "اختصار لفظ و صحت معنی و حسن تشبیه"²⁷.

ابوهلال عسکری (متوفی 395ه) در اهمیت مثل می‌گوید: "انسان پس از سلامت سخن از غلط و لحن به شاهد و مثل و کلمه‌ی سائره محتاج است، زیرا مثل بر فخامت منطق می‌افزاید و جامه‌ی قبول بر او می‌پوشاند و ارزش آنرا در دلها و شیرینی آن را بر سینه‌ها زیاد می‌رود و دلها را به حفظ آن می‌خواند و آنرا در اوقات مذاکره و هنگام صحبت و یا در میدان مجادله و مباحثه به کار می‌برند"²⁸.

به عقیده‌ی علامه طباطبای صاحب تفسیرالمیزان: "مثل در حقیقت یگ قصه‌ی واقعی و یا فرضی است که گوینده از جهاتی آن را شبیه به قصه‌ی مورد نظر خود میداند و لذا در کلام خود ذکرش می‌رود تا ذهن شنونده از تصور آن، قصه‌ی مورد نظرش را کاملتر و بهتر تصور کند، نظیر این که وقتی میخواهد بگوید من هیچ چیز ندارم، می‌گوید: (من نه شترِ نر دارم، نه ماده) و از این قبیل مَثَل‌ها که قصه‌های است که روزی واقع شده است و با ذکر آن شنونده را به یاد آن

24 - روان جاویدان در تفسیر قرآن، ص 36.

25 - الامثال العامیه باشا، ص 7.

26 - مجمع الامثال ص 6 / الامثال العامیه، ص 7.

27 - داستان نامه بهمنیاری، مقدمه (ص 3 یه).

28 - جمهره الامثال، ص 3.

می اندازد که آن را با قصه‌های مورد کلام تطبیق نموده مطلب مورد کلام را بهتر و روشنتر بفهمد و لذا می گویند امثال هیچ وقت تغییر نمی‌رود" ²⁹.

وی در جای دیگر می‌گوید: "مثل یعنی وصف، ولی غالبین در مورد مَثَلی که در افواه شایع است استعمال می‌شود، یعنی معنای را که برای شنونده مخفی است، با امری محسوس یا شبه محسوس که با ذهن آنان مأنوس باشد و فهم شان آن را در یافت کند و در نتیجه شنونده با شنیدن مَثَل به معنای عقلی که گوینده قصد بیان آن را داشته منتقل شود" ³⁰، مَثَل به معنای توصیف مقصود است به چیزی که آن را مجسم و مُمَثِل کند و ذهن شنونده را به آن نزدیک کند ³¹.

طبرسی در ذیل ترجمه "مثلهم" ³² می‌گوید: "در تمثیل، کشف معنی و رفع حجاب و پوشیدگی از مورد مثل می‌شود، اگر مُمَثِل له بزرگ باشد مورد تمثیل نیز بزرگ است و اگر حقیر باشد مُمَثِل به نیز همانند آن است" ³³، همچنان صاحب کتاب "علم و ادب" در فواید مَثَل می‌نویسد: "مَثَل دارای فواید بسیار است، اول این که مَثَل موجب زهدت بال و ترویج خاطر می‌شود و سبب موعظه‌ی مردم و ارشاد آنها به راه راست می‌گردد، دوم این که سبب بصیرت مستبصرین است و بدین وسیله است که انسان پی به نواقص خود برده و در مقام اصلاح معایب و اعمال نکوهیده‌ی خویش بر می‌آید" ³⁴.

بنابر این، در ایراد مَثَل در هنگام سخن گفتن فواید بسیاری نهفته است، زیرا مثل توانای آنرا دارد که بعضی از تلخی‌ها و خشکی‌های که مواعظ و نصایح صریح دارد را بکاهد و در جملات کوتاه مطالب و مقاصد بسیاری را به شنونده انتقال دهد، مَثَل برای هر چه بیشتر آشکار ساختن و کامل کردن بیان زده

29 - تفسیر المیزان، ج 4، ص 239.

30 - تفسیر المیزان، ج 19، ص 305.

31 - تفسیر المیزان، ج 25، ص 342.

32 - سوره بقره، آیه 18.

33 - تفسیر جوامع الجامع، ص 10.

34 - علم ادب، قسمت اول، صص 25-26.

ضرب المثل‌های رایج در لهجه هزاره‌گی 21

می‌شود و به وسیله مَثَل می‌شود خیلی پرده‌های افتاده بر سخن را بر طرف کرد، به همین دلیل امثال در ادبیات الهی نیز تأثیرات خاص دارد چنانچه یکی از سوره‌های انجیل " الامثال "35 است و نیز در قرآن ضرب المثل‌های فراوانی در زمینه‌های مختلف آورده شده است، که در جای خود به اندازه‌ی لزوم آورده خواهد شد.

یکی از فواید مطالعه و استفاده از امثال مطلع شدن بر بعضی وقایع تاریخی و حکایات و افسانه‌های ملی و عادات و عقاید وهم آمیزی است که مربوط و یا مخصوص همان قوم است، در واقع مَثَل‌ها برعلاوه این که وقایع تاریخی و افسانوی یک ملت را باخود انتقال میدهد، مقداری زیادی از واژه‌ها و اصطلاحات یگ قوم را نیز با خود از تاریخی به تاریخ دیگر انتقال داده و در پر بار سازی اشعار مربوط به یگ ملت کمک فراوان می‌رود.

در نهایت، نمی‌شود گفت که ادبیات اقوام و ملل را می‌شود از ضرب المثل‌های مربوط به آن قوم و ملت جدا کرد، بطور غیر استثنی هر ادبیاتی ضرب المثل‌های مربوط به خود را دارد، دانشمندان و بزرگان قلم سعی کرده اند که با استفاده از کار برد ضرب المثل‌ها، حکیمانه ترین مباحث و اخلاقی ترین مضامین را که شامل عبرت انگیز ترین حوادث تاریخی و یا شیرین ترین مضامین روز گاران گذشته و حال بوده است به مردم و مخاطبین خویش تفهیم کنند، خلاصه این که کار برد ضرب المثل‌ها در ادبیات هر ملت، فواید ذیل را دارد:

1- از زبان ضرب المثل، می‌شود به حیث ساده ترین زبان مردمی استفاده کرد.

2- ضرب المثلها، به دلیل ساده بودن و توافق با عمومیت زبان مروج هر ملت، یگ ضرورت حتمی ادبیات آن ملت محسوب میشود.

- 3- کار برد ضرب المثل‌ها، در ساده سازی مطالب سنگین و متناسب سازی آن با سطح درک مردم عامه موثریت خاص دارد .
- 4- با کار برد ضرب المثل در گفتار، می شود با حجم کم صحبت مطالب زیادی را به طرف انتقال داد، یعنی با مصرف کم کار زیاد انجام می شود، بار بار اتفاق افتاده که با استفاده از یک ضرب المثل، به اندازه ی یک کتاب و یا چندین جلسه سخنرانی، مفهوم و منظور را به مخاطب انتقال داد.
- 5- تنها عبارات که در ادبیات هر ملت، فراگیر تر و مردم شمول است، ضرب المثل‌ها است، زیرا بر خاسته از ساده ترین و روشن ترین تجربه های زندگی مردم است.
- 6- هر محتوای که با فرهنگ عامه ی مردم متناسب باشد، در ایجاد تحول فکری و ذهنی آن مردم نیز موثر است، ضرب المثل‌ها، به دلیل نزدیکی زیاد با هنجارها، آداب و رسوم مردم عامه، این قدرت را دارد.
- 7- ضرب المثل‌ها، در واقع نتیجه و ماحصل مباحث و تجربیات ادبی یک ملت است، بدون شک، در بحثی نتیجه گیری آن تفهیم کننده تر از متن بحث است.

فواید ضرب المثل از منظر قرآن

یکی از زیبایی های قرآن کریم این است که در خیلی از موارد به زبان بسیار ساده و عوام فهم مطالب مغلق را با ذکر مثالی ساده تفهیم نموده است، این هنر که در شیوه ی دعوت پیامبران نیز وجود داشته است، نوع شیوه ی تربیتی در زندگی بشر و وادار کردن شان به تفکر و خلق سوال در اذهان آنها است، تا آنها را با وجدان و فطرت شان برای درک حقایق مواجه کند، در این زمینه، گاه قرآن به فواید ذکر ضرب المثل‌ها به صورت واضح اشاره می رود و گاه فواید آن در لابلای آیاتی که با ذکر مَثَل‌ها نازل شده است، نهفته شده است.

ضرب المثل‌های رایج در لهجه هزاره‌گی 23

امام صادق (ع) در مورد اهمیت امثال قرآنی می‌فرماید: "أمثال القرآن لها فوائد فامعنوا النظر فتفكروا في معانيها و لا تمروا بها ³⁶... امثال قرآن دارای فوایدی است. پس در آن اِمعان نظر کرده و در معانی آن تفکر کنید و از آن به سادگی نگذرید."

این بیان امام صادق (ع)، در عین حالیکه موجودیت ضرب المثل‌ها قرآن را بیان می‌رود، فواید آن را نیز تذکر داده و یاد آور می‌شود که در حین مطالعه و تلاوت قرآن کریم، نباید از آن به سادگی گذشت، بلکه با دقت در آن مخصوصن آیاتی که شامل مَثَل‌های قرآنی می‌شود، از فواید آن بهره برد.

"واسطی" که از بزرگان صوفیه است، می‌گوید: "ضرب الأمثال في القرآن أعلام لصحة الطرق للموحدين على حدّه و للعالمين على حدّه، ليعلموا أن قليلا من روائح نفحاته خير من كثير مواجدهم و معاملاتهم ³⁷... بیان امثال در قرآن نشانه درستی راه‌هاست برای موحدين جداگانه و برای جهانيان جداگانه، تا این که بدانند اندکی از نسیم نفحات قرآن بهتر از یافته‌ها و معاملات شان است."

حکیم "ناصر خسرو" قبادیانی که از عرفا و شعرای بزرگ و بنام افغانستان است؛ در اکثریت از آثار منظوم و منثور خود به عظمت و جایگاه ویژه‌ی امثال قرآنی و فواید آن اشاره کرده است، این سخن سرای بزرگ افغانستان در جای از نوشته‌های خود می‌فرماید: "اهل باطن و تأویل گفتند سخن خدای تعالی اندر قرآن بر سیل مَثَل است، چنانکه می‌گوید: "وَلَقَدْ صَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ..."³⁸ و خدای تعالی این کتاب کریم را به سفارت جبرئیل و وساطت محمد مصطفی (ص) سوی ما فرستاد، ما که امت مصطفی ایم، بر ما واجب است که امثال را که اندر قرآن است از خویشتن دور نیاندازیم، بل مرآن را

36 - حکمت، امثال قرآن، ص 129 -

37 - تفسیر عرایس البیان، ج 2، ص 173، به نقل از امثال قرآن، ص 130.

38 - سوره روم، آیه 58.

تنبه و تحذیر خویش دانیم از خدای تعالی، و مَثَل به پارسی مانند باشد، پس واجب است بر ما که مانند آنها نباشیم که مَثَل بد در شأن ایشان است، چنانچه خدای تعالی گفته: " لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى ³⁹ ... "40.

با ذکر این که تمام آیاتی که به فواید مَثَل‌ها اشاره دارد را نمی‌شود یاد آورد، به نمونه‌های از آیاتی که به صورت مستقیم یا تلویحی به فواید مثل در آن تذکر رفته است، ذیلن اشاره می‌کنیم:

کمک در تشخیص حق و باطل

" أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُۥ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهٗ كَذٰلِكَ يَصْرِبُ اللّٰهُ الْحَقَّ وَ الْبَاطِلَ فَاَمَّا الزَّبَدُ فَيَذٰهُبُ جَفَاءً وَّ اَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْاَرْضِ كَذٰلِكَ يَصْرِبُ اللّٰهُ الْاَمْتَالَ ⁴¹ ... (خداوند) از آسمان آبی فرو فرستاد! و از هر دره و رودخانه‌ی به اندازه آنها سیلابی جاری شد، سپس سیلاب بر روی خود کفی حمل کرد، (همچنین) و از آنچه (در کوره‌ها) برای به دست آوردن زینت آلات یا وسایل زندگی، آتش بر آن می‌افروزند، کفهای مانند آن به وجود می‌آید - خداوند، برای حق و باطل چنین مثالی می‌زند. سر انجام کفها به بیرون پرتاب می‌شوند، ولی آنچه به مردم سود می‌رساند { = آب یا فلز خالص } در زمین می‌ماند، خداوند چنین مثال می‌زند ."

39 - سوره نحل، آیه 60.

-ناصرین خسرو قبادیانی، جامع حکمتین، چاپ ه، کربن و م، معین، تهران-پاریس، 1953م، 37ص-40

41 - سوره رعد، آیه 17 .

در این آیه، خداوند با ذکر دو مَثَل به معرفی باطل می پردازد، یکی مثالی کفی که بر روی آب است و دیگر مثالی کفی که در وقت ذوب فلزات روی آنرا می پوشاند، با اینگونه می خواهد به مردم بفهماند که باطل رفتنی است، در سایه حق جلوه می رود، جلوه‌هایش بی ارزش است، روی حق را می پوشاند، باطل نه تشنه گان را سیراب می‌تواند و نه گیاه از آن می روید، باطل چونان کف روی سیلاب با آرام شدن شرایط محو و نابود می‌شود، باطل جاه طلبی و بالانشینی دارد، اما تو خالی و بی مایه و بی محتوا است.

با این روش، خداوند با ذکر مثالهای محسوس و عقلی، راه رسیدن به حقیقت را برای مردم نزدیک نموده و زمینه‌ی تشخیص حق و باطل را فراهم می سازد.

متذکر شدن و پندگرفتن

"تُوْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ" ⁴²... هر زمان میوه‌ی خود را به امر پروردگارش می‌دهد، و خداوند برای مردم مثلها می زند، شاید متذکر شوند (و پند گیرند).

خداوند، با به میان کشیدن درخت ثمر دار، می خواهد مردم را متوجه درختان بی بر و بی ثمر کند، تا ذهن و عقل آنها را به کار گیرد که میان درختان ثمر دار و بی‌ثمر چقدر فرق وجود دارد، و هر عاقلی میان درختان ثمر دار و بی‌ثمر، مطمئن درخت ثمر دار را انتخاب خواهد نمود.

از این طریق هدف اصلی را مطرح می‌رود که ایمان، همان درخت مثمر است که انتخابش برای هر فرد عاقل الزامی و ضروری است، درختی که نه میوه‌هایش پایان دارد نه خزان دارد، پایان این آیه صریحاً به متذکر شدن و پند گرفتن انسانها از مثل‌های قرآنی اشاره دارد که عمده ترین فواید مثالهای قرآنی را یاد آور می‌شود.

بیداری از غفلت

" وَ سَكَنتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَ تَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَ ضَرَبْنَا لَكُمْ الْأَمْثَالَ ⁴³ ... (آره شما بودید که) در منازل (و کاخهای) کسانیکه به خویشتم ستم کردند، ساکن شدید؛ و برای شما آشکار شد چگونه با آنان رفتار کردیم، و برای شما مثالها (از سرگذشت پیشینیان) زدیم."

این آیه به بیان یک واقعیت تاریخی اشاره کرده می فرماید که ستم و ظلم پایانی خوشی ندارد، تمام قدرت‌های که وابسته‌ی به خدا و ایمان نباشد، سر انجام تلخی خواهد داشت، ذکر مثال زندگی آنان در قرآن، مثل‌های خوبی برای بیداری از خواب غفلت است، هدف عمده‌ی قرآن نیز از آوردن مثل‌های از این دست یکی همین بیداری از غفلت است، چنانچه دید بصیرانه در اخذ درس برای غفلت زدای در انسان باشد.

هدایت در روشنی نور ایمان

" اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَ لَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمَسَّهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ⁴⁴ ... خداوند نور آسمانها و زمین است، و مثل نورش همانند چراغدانی است که در آن چراغی (پر فروغ) باشد، آن چراغ در حبیبی قرار گیرد، حبیبی (شفاف و درخشنده) همچون ستاره‌ی فروزان، چراغی که افروخته می‌شود از (روغن) درخت پر برکت زیتونی که نه شرقی است و نه غربی، روغنش (آنچنان صاف و خالص است که) نزدیک است بدون تماس با آتش شعله ور شود، نوری است بر فراز نوری، و خدا

43 - سوره ابراهیم، آیه 45 .

44 - سوره نور، آیه 35 .

ضرب المثل‌های رایج در لهجه هزاره‌گی 27

هر کس را بخواهد با نور خود هدایت می‌رود، و خدا برای مردم مثلها می‌زند و خداوند به هر چیز دانا است."

هر کس میدانند که نور چیزی است که هم خودش روشن است و هم سبب روشنی و دیدن اشیا می‌شود، در نبود نور، هیچ شیء دیده نخواهد شد، نور وسیله گرم ساختن زندگی بشر در زمین و عامل رشد گیاهان است، نور یکی از رموزهای اصلی بقای موجودات زنده در زمین است، نور نابودکننده مکروبها و موجودات مضر و موزی است، همه انرژی‌های موجود در محیط (به جز انرژی اتمی) از نور سرچشمه می‌گیرد و نور در دنیا تا حال بالاترین سرعت را در راه رسیدن به هدف دارد.

با شرح پاراگراف بالا، متوجه می‌شویم که وقتی در فرهنگ قرآنی و دینی، مواردی به عنوان نور مطرح است، آن موارد اموری است که در پناه آنها می‌شود بشر به هدایت که نیاز اصلی بشر است نایل شود، این موارد مانند قرآن، پیامبر، ائمه‌ی معصومین، ایمان، هدایت، عقل، علم و ... را در بر می‌گیرد، که هر کدام در صورت استفاده‌ی درست و بهره‌برداری از رهنمای‌های شان باعث رسیدن به سعادت خواهد شد.

خداوند با ذکر این مثال، به‌یکی از زیبا ترین فواید مَثَل‌ها که همان هدایت در روشنی نور ایمان است، اشاره می‌رود، علی القاعده مثل‌ها می‌تواند در بیان واقعیت‌ها به سان نوری روشنی دهند عمل کند.

کمک در هدایت شدن بشر

" وَ كَلَّا ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ وَ كَلَّا بَيَّرْنَا تَسْبِيرًا⁴⁵... و برای هر یک از آنها مَثَلها زدیم، و (چون سودی نداد،) همگی را نابود کردیم."

عمده ترین دلیل مثال زدن در قرآن در این آیه، هدایت ذکر شده است، یعنی اکثریت از مثالهای که در قرآن از امم گذشته برای امت‌های بعدی از زبان پیامبران شان زده شده است، جنبه‌ی هدایت داشته است و هدف این بوده است که با ذکر مثال‌ها، مسیر پذیرش هدایت را برای شان واضح و آسان سازد، بنا بر این، مثل‌ها در هدایت کردن و روشنگری حقایق کمکی بسیار مفید را می‌رود.

وسيله آگاهی

" وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَصْرِيبِهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ ⁴⁶ ... اینها مثالهایی است که ما برای مردم می‌زنیم، و جز اهل دانش آنرا درک نمی‌کنند. "

همانگونه که برای درک حقایق علم و آگاهی ضرور است، برای ازدیاد علم و آگاهی نیز زمینه‌ها و ابزار های لازم است، ضرب المثلها، یکی از این ابزار های است که هم برای درک حقایق نهایت موثر است و هم برای بلند بردن سطح آگاهی انسانها، چون درون مایه‌های ادبیات انسانی که ضرب المثل بخشی از آن است، پر است از معلومات و ظرفیت‌های تاریخی، تجربی و علمی که برای درک آن آگاهی نیاز است و هم برای بالابردن آگاهی به آن‌ها ضرورت است.

وسيله تفکر و تعقل

" لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَصْرِيبِهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ⁴⁷ ... اگر این قرآن را بر کوهی نازل می‌کردیم، می‌دیدیم که در برابر آن خاشع می‌شود و از خوف خدا می‌شکافد! اینها مثالهایی است که برای مردم می‌زنیم، شاید (در آن) بیندیشند. "

46 - سوره عنکبوت، آیه 43 .

47 - سوره حشر، آیه 21 .

ضرب المثل‌های رایج در لهجه هزاره‌گی 29

واقعیت‌های نهفته در اندرون ضرب المثلها، و انعکاس سرگذشت‌ها و تواریخ و تجارب بشری در آن، سبب می‌شود که آدم به تفکر و تعقل وادار شود، زیرا قرآن به صراحت می‌گوید که یکی از فواید که در ذکر مَثَل‌ها در کتاب آسمانی وجود دارد، تفکر و تعقل است، بنا بر این، یکی از فواید ضرب المثل‌ها وادار سازی مخاطب به تفکر در باره قضیه‌ی است که مورد بحث است و این خود باعث می‌شود که مخاطب زود تر به حقیقت دست یابد.

به صورت نمونه به چند آیه‌ی قرآن که فواید ذکر مَثَل در آن انعکاس یافته است، اشاره کردیم، چنانچه بخواهیم تمامی فواید که در قرآن در مورد تذکر مثل در محاورات آمده است را ذکر کنیم، همان تعبیر مشهور "مثنوی هفتاد من کاغذ" خواهد شد.

مَثَل در قرآن

در احادث و روایاتی متعددی از ائمه معصومین، به موجودیت مثال‌ها در قرآن کریم اشاره شده است؛ اصبغ بن نباته از حضرت امیرالمومنین علی (ع) روایت کرده که آن حضرت فرمود: "نزل القرآن أثلثاً ثلثٌ فینا و فی عدونا و ثلث سننٌ و أمثال و ثلث فرائض و احکام"⁴⁸... قرآن در سه بخش نازل شده یک بخش آن در باره ما و دشمنان ما است، بخش دیگر در سنتها و امثال است و بخش سوم در واجبات و احکام است.

در قرآن مجید کلمه‌ی "مَثَل" در هشتاد آیه و کلمه‌ی "مِثْل" در هشتاد و یک آیه آمده است"⁴⁹ که به صورت امثال جمع بسته می‌شود، وقتی در قرآن مجید و تفاسیر آیات مبارک‌اش نظر کنیم، مَثَل به معانی مختلف در قرآن

48 - اصول کافی، ج 4، ص 435.

49 - المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، صص 661 - 659.

استعمال شده است، به صورت نمونه چند آیه از قرآن را که در بر گیرنده‌ی مثل به معانی مختلف است را در زیر می آوریم:

1 - به معنی حکایات تمثیلی: " وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِاحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ اَعْنَابٍ وَ حَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زُرْعًا " ⁵⁰ (ای پیامبر!) برای آنان (سرگذشت) دو مردی را مثل بزن که برای یکی از آن دو، دو باغ انگور قرار دادیم و دور آنها را با نخل پوشاندیم و میان آن دو باغ را کشتزار قرار دادیم.

2 - به معنی صفت: " لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى " ⁵¹ اوصاف کسانی که به قیامت ایمان ندارند زشت است، اما خدا را عالیتین او صاف کمال است .

3 - به معنی شبیهه: " وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ " ⁵² و هنگامی که به هر کدام از مشرکان دختری که به خدا نسبت دادند مژده دهند، رویش سیاه می شود و خشم فرو می برد.

4 - به معنی داستانها و تواریخ گذشته: " أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ... " ⁵³ گمان کردید که به بهشت داخل شوید بدون امتحاناتی که پیش از شما بر گذشته گان آمد ...

5 - به معنی نمونه کامل و حجت: " إِنَّ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَ جَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ " ⁵⁴ عیسی نبود جز بنده‌ی خاص که ما او را به نعمت رسالت بر گزیدیم بر بنی اسرائیل مثل قرار دادیم.

در تفاسر قرآنکریم، مثل به معانی مختلف ترجمه شده است که آوردن همه آیات آن در این مختصر خارج از هدف است، به صورت نمونه مثل در

50 - سوره کهف، آیه 32 .

51 - سوره نحل، آیه 90 .

52 - سوره زخرف، آیه 17 .

53 - سوره بقره، آیه 214 .

54 - سوره زخرف، آیه 59 .

ضرب المثل‌های رایج در لهجه هزاره‌گی 31

سوره آل عمران⁵⁵ به معنی صفت و حال است، در سوره رعد⁵⁶ به معنی صفت است، در سوره فرقان⁵⁷ به معنی حدیث و سوال است، در سوره روم⁵⁸ به معنی وصف است و در سوره زخرف⁵⁹ به معنی عبرت می باشد⁶⁰ و نیز در سوره نحل⁶¹، سوره فتح⁶²، سوره حشر⁶³ به معنی مانند آمده است و در سوره بقره⁶⁴، سوره زخرف⁶⁵، سوره نور⁶⁶ به معنی روشها و باز در سوره زخرف⁶⁷ به معنی عبرت و در سوره ابراهیم⁶⁸ و سوره فرقان⁶⁹ به معنی عذاب آمده است⁷⁰.

منظور ما از تذکر این آیات قرآن که در بر گیرنده‌ی آیات تمثیلی قرآن کریم است، این بود که بگوییم از آنجا که قرآن نازل شده تا نفس انسانی را برای به کمال رسیدن تربیت کند و مراتب و مدارج شخصیتی انسان را بالا ببرد و عقل انسان را از آمیخته گی به موهومات و محسوسات و مخیلات پاک کرده و به حقایق برساند، بیشتری از آیات آنرا مَثَل و یا شبیه به مَثَل تشکیل میدهد، قرآن برای هدایت انسان ها به حقایق عقلی و حقیقت‌های دنیا و آخرت، به عزت‌ها و ذلت‌ها، به فناء و بقای ملت‌ها، به سر انجام کارِ فریاد گران حق و عدل و رهبران و پیروان ستم و گنهکاران تاریخ، مثل می زند.

55 - آیه 59.

56 - آیه 35.

57 - آیه 33.

58 - آیه 27.

59 - آیه 56.

60 - قاموس قرآن، ج 6، ص 233.

61 - آیه 75.

62 - آیه 29.

63 - آیه 21.

64 - آیه 214.

65 - آیه 8.

66 - آیه 34.

67 - آیه 56.

68 - آیه 45.

69 - آیه 39.

70 - وجوه قرآن تفسیری، صص 266 - 265.

پس پرداختن به مثل و تفهیم مطالب برای مخاطب و توضیح پیچیدگی های کلام توسط مَثَل یکی از رویش های ادبی قرآن کریم است، زیرا خداوند با ارائه مَثَل از فراز و نشیب های زندگی بشر در ادوار گذشته و هوشدار از آنچه که در کمین انسانهای غافل است، زمینه‌ی هدایت را برای انسان های عاقل و با درک باز می‌رود هیچ نوع حجم و شکلی خاصی را در نظر ندارد، بلکه در این گونه تمثیل‌ها از مثل به عنوان ابزار روشنگری و بصیرت دادن استفاده گردیده است، در تمثیلات قرآن هدف اتمام حجت برای آنانی است که بدون تفکر در یگ مسیر سر در گم راه می‌پیمایند و تقویت ایمان است برای آنانی که با تکیه بر مبانی دینی باوری بر حقایق دنیا و آخرت دارند، به تعبیر امام فخر رازی که " منظور از مَثَل تشبیه کردن پوشیده به آشکار است و غایب به شاهد، " براستی با مَثَل می‌شود لذتی در کلام ایجاد کرد که وصف یگ چیز به تنهای آن گرمی را ندارد.

اقسام مَثَل در قرآن کریم

سیوطی در تقسیم بندی امثال قرآن کریم، امثال را به دو دسته تقسیم میکنند، نوع اول آن مثل‌های که در قرآن با تذکر واژه‌ی مثل تصریح شده است، یا این که در قالب تشبیه با به کار بردن حرف " ک " به نحوی به آن تصریح شده است، و نوع دوم امثال که واژه‌ی مَثَل در آن ذکر نشده، اما به نحوی مفهوم آن دلالت بر مثل بودنش دارد⁷¹ این دو نوع امثال را " واضح " و " کامنه " نیز می‌گویند، وی نوع دیگری از مثل را نیز تحت عنوان " امثال سائره " یا ضروب الامثال که بیشتر در محاورات تکرار می‌شود یاد کرده است، که این نوع مثل به نام " ارسال المثل " نیز یاد می‌شود⁷²

71 - الاتقان، ج 2، صص 415 - 413.

72 - الاتقان، ج 2، ص 417.

33 ضرب المثل‌های رایج در لهجه هزاره‌گی

" رژی بلاشر " فرانسوی، که در باره‌ی قرآن تحقیقاتی انجام داده است، تعداد 36 مثل از امثال قرآن را بیرون نویس کرده است که در آن این مثلها را به چهار نوع تقسیم نموده است⁷³:

1 - آیاتی که در آن واژه‌ی مَثَل تذکر داده شده است، مِثْل: " ... ما ذا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا... "74

2 - وقایع تاریخی که در آن واژه‌ی مَثَل تذکر داده نشده است، مِثْل: " أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٍ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرْفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ... "75

3 - تمثیلات و تشبیهاتی که در آن واژه‌ی مثل تذکر داده نشده است، ولی می‌شود آنها را حکایات رمزی و تعلیمی دانست، مِثْل: " وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ... "76

4 - تمثیلات و تشبیهات که در آن واژه‌ی مثل تذکر داده شده است، مِثْل: " أَلَمْ تَرَ كَيْفَ صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ... "77

اما ابن یوسف در کتاب خود⁷⁸ تعداد (1208) مثل از قرآن را بدون دسته بندی و توضیح آورده است، یعنی هر آیه‌ی که به نظرش متضمن مثلی بوده است ذکر کرده است.

اما در میان تمام مثلهای آمده در قرآن کریم، تعدادی از آیات که شامل مثلها است و به اساس تکرار زیاد میان مردم بر زبانها جاه افتاده است و نسبت به بقیه‌ی امثال قرآنی بیشتر مورد استعمال است، متجاوز بر (200) آیه‌ی قرآن است

73 - تمثیلات و تشبیهات قرانکریم ثواقب ، ص 45 .

74 - سوره مدثر، آیه 31 .

75 - سوره توبه ، آیه 10 .

76 - سوره نور، آیه 39 .

77 - سوره ابراهیم، آیه 24 .

78 - امثال القرآن الکریم .

که امروز بین مفسرین به امثال سائره یا ضرب المثلها معروف است، که ما برای تبرک تعدادی از امثال سائره‌ی قرآنی را در ذیل می آوریم .

نمونه‌های از امثال سائره‌ی قرآنکریم :

- 1 - صُمُّ بُكْمٌ عُمِيٌّ ..⁷⁹ کران و گنگان و کورانند...
- 2 - ... وَلَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ...⁸⁰ با دستان خویش خود را به هلاکت نیاندازید .
- 3 - لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا...⁸¹ خداوند کسی را بیشتر از توانش مکلف نمی سازد.
- 4 - ... وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ...⁸² و مشورت کن با آنها درکار.
- 5 - كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ...⁸³ هر نفسی مرگ را می چشد.
- 6 - ... تُعِزُّ مَنْ شَاءَ وَ تُدِلُّ مَنْ شَاءَ...⁸⁴ عزیز میدارد هر که را بخواهد و ذلیل میکند هر که را بخواهد.
- 7 - ... لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ...⁸⁵ نا امید نباشید از رحمت خداوند .
- 8 - ... كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا...⁸⁶ بخورید و بیا شامید اما اسراف نکنید .
- 9 - ... لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ...⁸⁷ اگر شکر کردید، برای شما افزون می کنیم.
- 10 - ... جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ...⁸⁸ حق آمد و باطل نا بود گشت .

79 - سوره بقره ، آیه 18 و 175

80 - سوره بقره ، آیه 195 .

81 - سوره بقره ، آیه 286 .

82 - سوره آل عمران، آیه 159 .

83 - سوره آل عمران، آیه 185 .

84 - سوره آل عمران ، آیه 26 .

85 - سوره زمر، آیه 53 .

86 - سوره اعراف، آیه 31 .

87 - سوره ابراهیم، آیه 7 .

88 - سوره اسراء، آیه 81 .

- 11 - ... نُورٌ عَلَى نُورٍ...⁸⁹ نوری بالای نور.
- 12 - إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ...⁹⁰ همانا مومنان برادر هم اند.
- 13 - ... إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ...⁹¹ گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقوا ترین شما است.
- 14 - ... لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى⁹² برای انسان جز آنچه که کوشش کرده نیست.
- 15 - ... نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ...⁹³ یاری از جانب خداوند و پیروزی نزدیک است.
- 16 - إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا⁹⁴ همانا با سختی آسانی است.
- 17 - لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينٌ⁹⁵ شما را دین تان و ما را دین ما.
- 18 - وَ اسْتَغْفِرِ اللَّهَ...⁹⁶ و از خدا آمرزش طلب.
- 19 - ... لَا رَطْبٍ وَ لَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ⁹⁷ هیچ تر و خشکی نیست مگر در کتاب مبین او است.
- 20 - ... وَ السَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى⁹⁸ و سلام بر آنان که حق را پیروی کردند.
- آیات فوق⁹⁹، مشهور ترین مثل‌های سائره قرآنی است، که ما به حیث " مشتمت نمونه‌ی خروار " از امثال فراوان سائره در قرآن به همین بیست آیه آن بسنده می

89 - سوره نور، آیه 36 .

90 - سوره حجرات، آیه 10 .

91 - سوره حجرات، آیه 13 .

92 - سوره نجم، آیه 39 .

93 - سوره صف، آیه 13 .

94 - سوره انشراح، آیه 5 .

95 - سوره کافرون، آیه 6 .

96 - سوره نساء، آیه 106 .

97 - سوره انعام، آیه 59 .

98 - سوره طه، آیه 47 .

99 - تمثیلات و تشبیهات قرآن کریم، صص 48 - 46 با تخلص، اصلاحات و اعراب‌گزاری .

کنیم، باشد تا زمینه‌ی تحقیق بیشتر و استخراج این گهرهای ناب از قرآن برای پویندگان این بحر نور بیشتر فراهم شود.

فواید ضرب المثل از منظر نهج البلاغه

در فرازهای گوناگونی از بیان امام علی^(ع) آن خردمند الهی و باب علم الله، به فواید و نتایج استفاده از ضرب المثل‌ها اشاره شده است، اگر بخواهیم به تمام موارد که در "نهج البلاغه" و یا "غررالحکم" - این دو کتاب بی نظیر که انباشته از کلمات حکیمانه‌ی این مرد الهی است - سری بزنیم، فرصتی می‌خواهد و توانی که چونان غواصان چیره دست به عمق این ابحار پر از دُر و گُهر شناور شد و صدف‌های از این دست را به ارمغان آورد، که در توان ما نیست، از ره شاهد مقصود به نمونه‌های از ذکر فواید ضرب المثل از زبان این امام همام ذیلن اشاره می‌کنیم، باشد که دیگران در این زمینه کمر همت ببندند و تشنه‌گان این وادی را سیراب سازند.

وسپله‌ی پند گرفتن

این که درونمایه‌های ضرب المثل‌ها در تمام ملل و نحل انباشته از سر گذشت‌ها، تواریخ و آموزه‌های از زندگی پیشینیان است، از همگان پوشیده نیست، یکی از فواید که در ذکر ضرب المثل‌ها نهفته است، درس آموزی از سرگذشت بشر در ادوار گذشته است، امام علی^(ع) در این زمینه اشاره‌ی زیبای دارد و می‌فرماید: "لاهل الاعتبار تضرب الأمثال"¹⁰⁰ - داستانهای امم و تواریخ گذشتگان - برای پند گیرندگان زده می‌شود."

- غررالحکم و درر الکلم ، ترجمه محمد علی انصاری، دو جلد در یک مجلد، چاپ افست ، تهران، ص - 100 . 610

بنا بر این، یکی از فواید ضرب المثل و استفاده‌ی آن در محاورات روزانه، پند آموزی و درس گرفتن از تاریخ گذشته‌گان است که در خیلی از ضرب المثل‌ها استفاده شده است، مثل این ضرب المثل که می‌گوید " بار کجج به منزل نمی‌رسد "، که یکی از معانی آن اشاره به رفتارهای نادرست طبقات فاسد انسانی در ادوار گذشته و به مقصد نرسیدن شان است .

وسيله‌ی عبرت گرفتن

آن حضرت در وصیت خود به فرزند بزرگوار خود امام حسن^(ع) می‌فرماید: " ای پسرک من! ترا از دنیا و چگونگی و از بین رفتن و در گذشت آن آگاه ساختم و از آخرت و آنچه برای اهل آن در آن سرا آماده گشته با خبر نمودم، و برای تو در امر دنیا و آخرت مثلها زدم، تا به آنها عبرت و پندگرفته و از آنها پیروی کنی. ... و ضربت لک فیهما الأمثال لتعتبربها و تحذو علیها."¹⁰¹

در این فراز از بیان امیر سخن، ضرب المثل وسیله و ابزاری برای عبرت گرفتن از تاریخ و سرگذشت امم گذشته است، که وی برای فرزندش می‌گوید "برای عبرت گرفتن مثلها زدم"، برآستی که با دقت در جریان تاریخ گذشته‌گان و نمونه آوردن از تواریخ بشر، در می‌یابیم که در خیلی از تمدن‌ها، حکومت‌ها، امپراطوری‌ها و قدرت‌های قومی و قبیله‌یی که بر اساس ستم و زور استوار بوده است، پایانی خوبی به دست نیامده است و سرانجام، آنها با تمام قدرت و توان شان عبرتی برای اهل دنیا شده است، وقتی در لابلای ضرب المثل‌ها می‌خوانیم که " نکو دَخویش ، مِیه دَ پیش "، دقیقن به این نکته اشاره دارد که هر ستمی در زندگی به دیگران روا داشتی، سرانجام این بلا دامن گیر خودت خواهد شد، و بشر را از دَرُو کردن محصول کِشت و عملش گریزی نیست.

وسيله‌ی تعليم و هدايت انسانها

امير المومنين علي^(ع)، ضرب المثل‌هايا همان مَثَل زدن را يکي از ابزار هاي هدايت کردن و سهولت دادن در تفهيم حقايق براي انسان ها ميداند، وي در جاي ديگر به اهميت امثال در تعليم و هدايت انسانها - که خداوند و انبياي او از اين شيوه بهره جسته اند - اشاره مي‌رود، از جمله مي‌فرمايد: "و عظم بمن کان قبلکم و ضربت لکم الأمثال و دعيتم الي الأمر الواضح...¹⁰² به پيشينيان پند داده شديد و براي شما مثلها زده شده (براي امتياز حق از باطل) و به سوي امر روشن دعوت شديد..."

براستي، ضرب المثل‌ها به دليل اين که داراي حقيقتي عاري از پيچيدگي و اغراق آميزي است، درک و فهمش براي اکثريت قريب به اتفاق توده‌هاي انساني راحت و آسان است، با استفاده از مَثَل مي‌شود بدون تکلف، تفاوت حق و باطل، سود و زيان، درستي و نادرستي موضوعي را به مخاطب به تصوير کشيد، شيوه‌ي که پيامبران الهي از آن در هدايت بشر استفاده‌هاي فراواني بردند و با ذکر سر گذشت‌ها و اشاره به مَثَل‌هاي از زندگي بشر گذشته و امم سالفه براي امت خود، زمينه‌ي درک حقايق را بيشتتر فراهم مي‌کردند.

وسيله‌ی رهنمای

امام علي^(ع) در فرازي از بيانات شيرين خود مي‌فرمايد: "اوصيکم عباد الله بتقوى الله الذي ضرب لکم الأمثال¹⁰³ بندگان خدا! شما را سفارش مي‌کنم به تقوى و ترس از عذاب خدايي که براي (راهنمايي) شما (در قرآن) مثلها زده - تا از غفلت بيرون آييد."

102 - نهج البلاغه، خطبه 175.

103 - نهج البلاغه، خطبه 82.

بله، اگر از ضرب المثل‌ها در محاورات و بحث و جدل‌ها به درستی استفاده صورت گیرد، واقعیت‌های انعکاس یافته در ضرب المثل‌ها ابزار خوبی برای رهنمای مردم به سوی واقعیت‌های عینی و تجربی است، یکی از راه‌های که می‌تواند برای بیداری از غفلت بشر از آن استفاده کرد، اشاره به حقیقت‌های تجربه شده در زندگی است که در لابلای ضرب المثل‌ها گاهن به صورت بسیار واضح به آن اشاره شده است، مانند این ضرب المثل که "چاکو جای شی دَ چایه".

تقویت بصیرت و آگاهی، برای رفع نواقص

به این بیان شیوا و شیرین امام علی^(ع) توجه کنید: "وهول الذی أسکن الدنیا خلقه و بعث إلى الجن و الإنس رسله لیکشفوا لهم عن غطانها و لیحذروهم من ضرائنها و لیضربوا لهم أمثالها و لیبصروهم عیوبها...¹⁰⁴ و اوست خدای که آفریده‌هایش را در دنیا جا داد و پیغمبرانش را به سوی جن و انس فرستاد تا برای ایشان پرده‌ی دنیا را بردارند، و از بدیها و سختیهای آن، آنان را بترسانند و برای آنها از (بی وفایی) آن، مثلها بزنند و آنان را به نواقص آن بینا گردانند...".

با استفاده از ضرب المثل‌ها می‌شود، لایه‌های از رمز و رازهای نهفته در جامعه را باز کرد و به عمق پیچیدگی‌های جریان زندگی شناور شد، ضرب المثل‌ها، به دلیل کوتاه بودن، ساده بودن، عینی بودن، محسوس بودن برای همه، نزدیکی با فرهنگ و عنعنهی هر محیط و ملل، این توانای را دارد که نگرش تازه، متقن و مستدل را برای آدمی به ارمغان بیاورد، چنانچه از آن درست استفاده شود، شیوایی خاصی که در آن وجود دارد، زمینه‌ی خوبی برای نزدیک شدن به واقعیت‌ها را برای آدم میسر می‌سازد.

نمونه‌های ضرب المثل در نهج البلاغه

بعد از قرآن، نهج البلاغه به عقیده‌ی شیعه و اعتراف اکثریت از بزرگان منصف اهل سنت - حتی تعداد زیادی از دانشمندان غیر مسلمان - جامع‌ترین کتاب برای رهنمایی انسانی در بخش‌های مختلف زندگی انسانی است، میتوان نهج البلاغه که مجموعه‌ی از خطابه‌ها و نامه‌های حضرت امیرالمؤمنین امام علی (ع) است را از جامعیت کامل بر خور دار دانست، این کتاب که امروز منبع استنتاج بسیاری از مسایل دینی، عرفانی، حکومتی، اخلاقی، سیاسی، و اجتماعی است، دارای قدرت فصاحت و بلاغت بی نظیری در میان تمام آثار منشور انسانی است که دانشمندانی چون جرج جرداق مسیحی و ابن ابی الحدید در برابر بلندای متحوای پر بار و پر برکتش سر تعظیم خم می‌کنند.

نهج البلاغه که چکیده‌ی از بیان شیوا و رسای بزرگ‌ترین، داناترین، عالم‌ترین، فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین انسانی پس از پیامبر اسلام است و گوینده‌ی آن کمال و کلامش را از منبع وحی اخذ نموده است و بدون شک پس از پیامبر کسی به اندازه‌ی وی از معانی و حکم قرآن نمی‌دانیست، نیز به تأسی از قرآن در افهام و تفهیم مطالبش برای مخاطبین غایب و حاضر، از استفاده‌ی ضرب المثل‌های رایج آن زمان بی نصیب نمانده است، هر چند غوطه ور شدن در بحر بیکران حکمت و کمال نهج البلاغه کار من و امثال من نیست و نمی‌شود تمام ضرب المثل‌های مندرج در نهج البلاغه را که خود کتابی جدا می‌خواهد در این صفحات آورد، اما از باب این که گفته باشیم ضرب المثل در متون دینی از جای گاه بس جاه افتاده‌ی بر خور دار است، به چند نمونه‌ی مختصری از موجودیت ضرب المثل در نهج البلاغه اشاره می‌کنیم:

ضرب المثل‌های رایج در لهجه هزاره‌گی 41

1 - " و لقد ضربت انف هذا الامر و عينه¹⁰⁵ من بيني و چشم اين كار را زده ام، " معادل ضرب المثل فارسی که گویند: من اطراف و جوانب كار را سنجيده ام.

2 - " و ايم الله لافرطن لهم حوضا انا ماتحه¹⁰⁶ سوگند به خدای برای شان حوضی را پرکنم که خود آب آنرا بکشم، " مفهوم ضرب المثل این است که: « نقشه‌ای برای آنها (طلحه و زبیر) طرح کنم که راه فرار از آن را نداشته باشند، این ضرب المثل را برای طلحه و زبیر فرموده است که ظاهرن خواهان خون خلیفه عثمان بودند و جنگ جمل را به راه انداختند.

3 - " فان الشاذ من الناس للشيطان ، كما ان الشاذ من الغنم للذئب¹⁰⁷ جدا شده از مردم طعمه‌ی شیطان است چنانچه گوسفند جدا شده از گله طعمه گرگ است، " مفهوم ضرب المثل این است که از تنهایی و پراکندگی بپرهیز، که انسان تنها طعمه شیطان می‌شود، چنانچه گوسفند تنها طعمه گرگ میشود .

4 - " فصبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجا¹⁰⁸ آنگونه صبر کردم که خار در چشم و استخوان در گلو، " وقتی که حضرت راجع به اشتباهات خوارج سبک مغز سخن می‌گفت، این ضرب المثل را بیان فرمودند، البته این ضرب المثل را پیرامون غصب خلافت فرموده‌اند که حضرت علی^(ع) در مقابل این غصب صبر و برد باری را پیش گرفتند که همچون خاری در چشم و استخوانی در گلو او را ناراحت می‌کرد.

5 - " ذمتی بما اقول رهینة، وانا به زعيم¹⁰⁹ ذمه من در گرو سخنانی است که می‌گویم و تمام آنرا ضمانت میکنم، " منظور و مقصود حضرت علی^(ع) این است

105 - نهج البلاغه ، خطبه 43 .

106 - نهج البلاغه، خطبه 137 .

107 - نهج البلاغه ، خطبه 127 .

108 - نهج البلاغه ، خطبه 3 .

109 - نهج البلاغه ، خطبه 16 .

که در راستی گفتارم تردیدی نیست و باطل و نادرستی در آن راه ندارد. این ضرب‌المثل را آن حضرت هنگامی که مردم مدینه با او بیعت کردند فرمود.

6 - " یرتضیعون اما قد فطمت ¹¹⁰ شیر می‌خواهد از مادری که از شیردادن باز استاده، " معنای ضرب‌المثل این است که طلحه و زبیر توقع دارند من هم مانند عثمان از مال فقرا و مسلمانان هر چه می‌خواهند به ایشان بدهم (لکن من چنین نخواهم کرد،) این ضرب‌المثل را در توییح کسانی ایراد می‌کند که توقعات بی‌مورد از آن حضرت داشتند .

7 - " فأنتم غرض لنابل ، واکلة لاکل ، و فریسة لصابئل ¹¹¹ شما - بر اثر سبک مغزی - برای تیر انداز نشانه، برای خورنده لقمه و برای حمله کننده شکارید، " در باره اهل بصره . منظور آن حضرت این است که شما بخاطر کم فهمی و نادانی، لشکر بیگانه (اصحاب جمل) را به شهر خود راه دادید که شما را هدف تیر خودشان قرار داده، و اموالتان را خورده و گرفتارتان ساخته‌اند.

در سخنان گهر بار حضرت علی (ع) که در نهج البلاغه و غررالحکم گرد آمده است، امثال و تشبیهات بسیاری وجود دارد که در کمال شیوایی و زیبایی منحصر به فرد بیان شده است، که هدف حضرت نیز از بیان آن مثالها در بیان مبارکش تفهیم مطالب در ذهن مخاطبین خود بود است، در میان این مثالهای زیبا، مثالهای است که در مورد دنیا و دلبستگی به آن و تعلقات آن ذکر شده است، به نمونه‌های ذیل توجه کنید:

" مثل الدنيا كمثل الحية لين مسها و السم الناقع فی جوفها، يهوی اليها العرالجاهل و يحذرها ذواللبِّ العاقل ¹¹² مثل دنیا همچون ماری است که بر آن دست بکشی، نرم و در اندرونش زهر کشنده است، فریب خورده‌ی نادان به طرف آن می‌رود و خردمند دور اندیش، از آن دوری می‌گزیند. "

110 - نهج البلاغه ، خطبه 22 .

111 - نهج البلاغه ، خطبه 14 .

112 - نهج البلاغه ، حکمت 115 / غررالحکم، ص 764

" ایها الناس متاع الدنيا حطام موبی ء فتجنبوا مرعاً قلعتهما أحطی من طمانینتها و بلغتها أزرکی من ثروتها¹¹³ ... ای مردم! کالای دنیای حرام، چون برگهای خشک خُرد شده و با خیز و تباه کننده است، پس دوری کنید از چراگاهی که کوچ کردن و نماندن در آن از آرام گرفتن در آن سودمند است و اندک روزی و خوراک آن پاکیزه تر است از دارایی در آن."

ضرب المثل‌ها در اشعار فارسی

ادبیات منظوم فارسی، در تمام ادوار حیات و تحولات خود در مکاتب مختلف و تغییر سبک‌ها و روش‌ها، یکی از عمده ترین بخش این زبان بوده است، که گنجینه‌ی ارزش مند "ضرب المثل‌های فارسی" را حفظ کرده است، اشعار و سرایش شعرای زبان فارسی در طول تاریخ سیر تکامل خود سرشار بوده است از موجودیت ضرب المثل‌های که نه تنها برای حفظ خود آن ضرب المثل ضروری بوده است، بلکه برای پر بار ساختن و محتوا بخشی به درون مایه‌های شعری شعرا نیز نهایت کمک را کرده است، اغراق نیست اگر ادعا کنیم که اشعار شعرای فارسی زبان در میان تمام مکاتب منظوم جهانی پرمایه ترین بخش ادبیات منظوم انسانی است که موجودیت ضرب المثل‌ها در آن انکار ناپذیر است، شعرای خوش ذوق و شیرین قریحه‌ی فارسی زبان، در تمام زمانها بدون در نظر داشت زمان و مکان اشعار شان از موجودیت و تاثیر گذاری ضرب المثل‌ها در ادبیات جامعه رنگ پذیرفته و هر از گاهی با لباس شعر پوشاندن به یکی از ضرب المثل‌های محلی، خلاقیت جدیدی را از خود به نمایش گذاشته و دریچه‌ی تازه تری را فراروی قطعه‌های پند آموز، حکیمانه، دینی، تاریخی و اجتماعی خود باز کرده است.

اگر بخواهیم تمام ضرب المثل‌های که در اشعار شعرای فارسی زبان و دری زبان به اشکال و قوالب گونه‌گونی انعکاس یافته است را باز شماری کرده و تذکر دهیم، کاری است نا ممکن، که شاید حجم ده‌ها جلد کتاب را در بر بگیرد، نه آن فرصت مساعد است و نه آن امکانات در دسترس، از باب این که ادعای خود مبنی بر موجودیت و رنگ پذیری اشعار فارسی از ضرب المثل‌ها را ثابت کرده باشیم، به چند بیت از اشعار شعرای فارسی زبان اشاره می‌کنیم، در عین حالیکه تذکر همین چند بیت که حاوی ضرب المثل‌های حکیمانه است به معنی این نیست که تنها گوینده گان این ابیات شعرای بوده است که آثار منظومی در برگیرنده‌ی ضرب المثل‌ها را از خود به یاد گار گذاشته است، مطمئناً دیگران سروده‌های داشته باشند که بهترین ضرب المثل‌ها را در خود جای داده باشد و یا خود همین شعرای که ابیات شان نمونه و شاهد مثال عرض ما است سروده‌های داشته باشند که بیشترین و بهترین ضرب المثل‌ها را در خود باز تاب داده باشد، ما، در حد دست رسی به منابع این اشعار و در ظرفیت ایجاب این نوشته به نمونه‌های ذیل اشاره و بسنده می‌کنیم:

1 - از صد هزار طفل به پیری رسد یکی

می ریزد از درخت ثمر خام بیشتر "فاروق اصفهانی"


2 - ای دل اندر بند زلفش از پریشانی منال

مرغ زیرک چون به دام افتد تحمل بایدش "حافظ"

3 - این دغل دوستان که می‌بینی

مگسانند دور شیرینی "سعدی"

4 - با خرابات نشینان ز کرامات ملاف

ضرب المثل‌های رایج در لهجه هزاره‌گی  45

هر سخن جائی و هر نکته مکانی دارد "حافظ"

5 - با سیه دل چه سود گفتن وعظ
نرود میخ آهنی در سنگ "سعدی"

6 - بر سر لوح او نوشته به زر
جور استاد به ز مهر پدر "سعدی"

7 - بلا ندیده دعا را شروع باید کرد
علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد "شرف قزوینی"

8 - بوریاف اگر چه بافنده است
نبرندش به کارگاه حریر "سعدی"

9 - پرسى که تمنای تو از لعل لبم چیست؟
آنچه که عیان است چه حاجت به بیان است "زرگرافهانی"

10 - ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی
این ره که میروی به ترکستان است "سعدی"

11 - ترک جان می‌گویم و می‌گیرم از لعل تو بوس
هر که دست از جان بشوید هر چه می‌خواهد کند "نقی کوه‌ای"

12 - خواجه در بند نقش ایوان است
خانه از پای بند ویران است "سعدی"

- 13 - خوب گیرد جام را ساقی به دست
کار نیکو کردن از پر کردن است "شرف قزوینی"
- 14 - دانی که چه گفت زال با رستم؟
دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد "سعدی"
- 15 - در تنگنای حیرتم از نخوت رقیب
یارب مباد آنکه گدا معتبر شود "حافظ"
- 16 - دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر
کای نورچشم من به جز از کِشت ندروی "حافظ"
- 17 - دندان که در دهان نبود خنده بد نماست
دکان بی متاع چرا واکنند کسی "قصاب کاشانی"
- 18 - زبان بریده به کنجی نشسته صم و بکم
به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم "سعدی"
- 19 - زنِ خوبِ فرمانبرِ پارسا
کند مرد درویش را پادشاه "سعدی"
- 20 - سعدیا حب وطن گرچه حدیثی است صحیح
نتوان مُرد به سختی که من اینجا زادم "سعدی"

- 21 - سگ اصحاب کهف روزی چند
پی نیکان گرفت و مردم شد "سعدی"
- 22 - عاقبت گرگ زاده گرگ شود
گر چه با آدمی بزرگ شود "سعدی"
- 23 - عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت
که گناه دیگران بر تو نخواهند نوشت "حافظ"
- 24 - غنچه خاموش بلبل را به گفتار آورد
مستمع صاحب سخن را بر سر کار آورد "صائب تبریزی"
- 25 - قناعت توانگر کند مرد را
خبر کن حریص جهانگرد را "سعدی"
- 26 - کوزه چشم حریصان پر نشد
تا صدف قانع نشد پر دُر نشد "مولوی"
- 27 - گربه مسکین اگر پر داشتی
تخم گنجشک از جهان برداشتی "سعدی"
- 28 - من آنچه شرط بلاغ است با تو می گویم
تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال "حافظ"

29 - من اگر نیکم و گر بد تو برو خود را باش
هر کسی آن درود عاقبت کار که کِشت "حافظ"

30 - من از بیگانگان هرگز نالم
که با من هر چه کرد آن آشنا کرد "حافظ"

31 - موقوف التفاتم تاکی رسد اجازت
از دوست یگ اشاره از ما به سر دویدن "همام تبریزی"

32 - مردم چشمم به هجرت شد سفید از اشک سرخ
خود غلط گفت آنکه بالای سیاهی رنگ نیست "آگاه فاجار"

33 - نیم جانی است تحفه‌ی درویش
چه کنسد بینوا همین دارد "وحشی بافقی"

34 - نام نیکو گر بماند ز آدمی
به کزو ماند سرای زرنگار "سعدی"

35 - هزار نکته باریک تر ز مُو این جاست
نه هر که سر بتراشد قلندری داند "حافظ"

ضرب المثل‌ها در میان اقوام مختلف

یکی از ویژگی‌های لغات و زبانها در جهان میان ملل و اقوام، موجودیت امثال و حکم است، نویسنده‌ها قدیمی‌ترین مثلی که در تاریخ ضبط و ذکر نموده‌اند، مثل "اشجار" است، که در فصل نهم از سفر قضاات در تورات آمده که آنرا "یونام" پسر کوچک "جدعون" برای اهل سلیم "نابلس" بیان می‌رود، به این شکل: "زمانی درختان رفتند تا برخورد پادشاهای انتخاب کنند، گرد درخت زیتون جمع شده و بدو گفتند که بر ما سلطنت نما، درخت زیتون به آنها گفت: آیا روغن خود را که به سبب آن خدا و انسان مرا محترم می‌داند ترک کنم و پادشاهی شما را انتخاب کنم؟

پس به درخت انجیر گفتند که تو بیا بر ما سلطنت نما، انجیر تقاضای آنها را رد نمود و گفت: آیا شیرینی و میوه‌ی نیکوی خود را ترک کنم و بر شما پادشاهی کنم؟

سپس مطلب را به درخت تاک گفتند، وی جواب داد که آیا شیرهی خود را که موجب مسرت خدا و خلق او است ترک کنم و بر درختان حکم رانی کنم؟ تا این که نوبت به خار رسید، جمیع درختان به خار گفتند که تو بیا بر ما سلطنت نما، خار به درختان گفت: اگر حقیقت شما مرا بر خود پادشاه کنید پس بیایید و در سایه من پناه گیرید و گرنه آتش از خار بیرون آید و سروهای آزاد لبنان را بسوزاند."

(مقصود از اشجار در این مثال برادران مقتول یونام، و از بوته خار مقصود "ابی ملک" - برادر یونام که سالها بر اهل یونام سلطنت داشت - است و مقصود از آتش، ظلم و تعدی است که اهل نابلس را فرا گرفت.)¹¹⁴

ابن ندیم در ذکر کتب قدیمی یهود، از کتاب "امثال سلیمان"¹¹⁵ یاد می‌رود که یکی از کتب عهد عتیق است و مجموعه‌ای از امثال سائره و حکم و

اندرزهای اخلاقی و مذهبی است، مجموعه‌ی امثال کتب عهد عتیق قدیمی ترین امثال مردم شرق را دارا است.

برخی از مفسرین¹¹⁶ در وجود امثال در انجیل با تعبیر " و مِنْ سَوَرِ الْإِنْجِيلِ سُورَةٌ تُسَمَّى سُورَةَ الْأَمْثَالِ " اشاره کرده است، قرآن کریم نیز به یکی از این مثل‌ها که در تورات و انجیل وجود دارد اشاره می‌رود " ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ - كَنْزِ عَرَبٍ أَخْرَجَ شَطَاؤَهُ... "¹¹⁷.

در غرب مجموعه ایزوب که مجموعه امثال یونانی در آن گرد آمده است، کتاب اساطیر افلاطون، مجموعه‌ی فدروس که در برگزیده‌ی امثال رومی است، مجموعه‌ی امثال زنی به نام " ماریه دی فرانس " در قرن نهم در فرانسه، تألیفات " جفری چاوسر " در کشور انگلس درباره‌ی امثال، کتاب امثال " توماس ایریارت " در اسپانیا، کتاب امثال " پیک نوتی " در ایتالیا، کتاب " کسینگ " در آلمان در باره امثال، تألیفات " کرلیف " در باره‌ی امثال در روسیه، کتابهای " مه‌بهاراتا " و "آودانا " و "پانچاتانتارا " در سر زمین هندوستان، همه و همه بیان گر حضور سنگین و جاه افتاده‌ی امثال در میان ملل و اقوام است که در طول سالیان گذشته زبان‌ها را رنگ و رونق خاصی داده است¹¹⁸.

ضرب المثل در افغانستان

افغانستان، سر زمینی که دارای تاریخ بلند و باستانی می باشد، و در گذر زمان از فراز و فرود های فراوانی برخوردار شده است، آنچه قابل دقت است این است

115 - کتاب الفهرست ندیم، ص 39 .

- تفسیرالنسفی، ج 1، ص 23 / تفسیرکبیرفخررازی، جزء اول، ص 73 / تفسیرکشاف زمخشری، ج 1، ص

72 / الاتقان سیوطی، ج 2، ص 413 116

- سوره فتح، آیه 29 . 117

Mathal امثال قرآن حکمت، صص 14-19 و 29-33 و 99-101 / دایرة المعارف اسلامی، مقاله -

که به همان گونه که نوع نظام‌های حکومتی آن، حاکمیت‌ها و محکومیت‌ها در این خاک متحول بوده است، هنجارها، عادات و رسوم، و ادبیات کتبی و شفاهی ساکنین این خاک نیز از تأثیر پذیری تحولات مصئون نبوده است. ضرب المثل‌ها، پدیده‌ی مربوط به فرهنگ انسانی است، و فرهنگ انسانی به صورت ناخواسته تابع تحول زمان و حوادث است، افغانستان کشوری که مبنای شکل‌گیری آن پیش‌تر از این که مشابهت‌ها و موافقت‌های فرهنگی باشد، بیشتر قدرت نظامی و تسلط‌های اجباری بوده است، قاعدتن از این تحولات مصئون قلمداد شده نمی‌تواند، این کشور از دوصد و پنجاه سال قبل که توسط احمد شاه ابدالی شکل گرفت، تا حال در آن قدرت‌های قهریه تعیین‌کننده بوده است، نه خلط فرهنگها و توافق رسوم و عادات ساکنین آن.

از این که زبان، عمده‌ترین و محوری‌ترین بخش از فرهنگ هر جامعه است، درون مایه‌های زبانی هر ملت می‌تواند تعیین‌کننده‌ی بار فرهنگی آن ملت باشد، با این باور، افغانستان که زبان‌های زیادی در آن مستعمل است، می‌شود به سه کته‌گوری بزرگ از زبانهای رایج این خاک اشاره کرد، زبان پشتون، زبان فارسی که تاجکان و هزاره و تعداد از اقلیت‌های دیگر از آن استفاده می‌کنند و زبان اوزبیک (ترکی) که بیشتر ساکنین شمال کشور به آن متکلم اند، این زبانها هر کدام به نوبه خود دنیای از این گنجینه‌ی پر بهای تاریخی و فرهنگی را با خود در دل این خاک و سرزمین حفظ کرده است.

ضرب المثل‌ها در ادبیات مردم افغانستان، نیز بخشی از گرانبها ترین قسمت ادبیات و فرهنگ مردم این خاک بوده و هست، که در بند بند آن تاریخ، و میراث‌های ادیبی اقوام این خاک نهفته است و مثل موثریت کلی در تاریخ بشر، در تاریخ اقوام این خاک نیز موثریت و حسن تأثیر خود را دارد، اما مانند سرگذشت نامعلوم امثال و حکم در تاریخ بشر، در میان زبان‌های رایج این کشور نیز تاریخ نا پیدا دارد.

گذشته از زبان های مشهور و یا محدود دیگر مروج در افغانستان، اگر بخواهیم در میان زبان فارسی ردّ پای تاریخیچه‌ی امثال و حکم و معروف تر همان ضرب المثل‌ها را به عنوان بخش از ادبیات این زبان سراغ بگیریم، حد اقل تا زمان استقلال افغانستان نمی‌توانیم این بخش از ادبیات گرانسنگ زبان فارسی - دری - را از بدنه اصلی زبان فارسی و کلیت ادبیات فارسی تفکیک کنیم، اما پس از آن راه مشخص تر و معین تری را پیموده است، و با تلاش بزرگان و فرهنگیان فارسی زبان این کشور به حیث بخشی از ادبیات این خاک جایگاه مکتوب در بدست آورده است.

تعداد از نویسندگان و ادیبان، برای حفظ این میراث گرانسنگ انسانی در افغانستان کار کرده اند و در جمع آوری و مکتوب سازی امثال و حکم فارسی (دری) همت گماشته اند که می‌شود به صورت نمونه از کار بس قابل قدر دکتر عنایت الله « شهرانی » یاد کرد، وی بیشتر از سی سال در جمع آوری ضرب المثل‌ها تلاش کرد و سر انجام مجموعه‌ی از ضرب المثل‌های دری را جمع آوری کرد که حاوی (8594) ضرب المثل است و برای اولین بار در سال 1998م در کشور کانادا چاپ و نشر شد و مجدد در سال 1383ه ش از طریق انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار در ایران چاپ شد که در میان کتب چاپ شده در این بخش؛ پس از امثال و حکم دهخدا بهترین کتاب در این زمینه شناخته شد. این کتاب توانست ظرفیت بلند و پر مایه‌ی ضرب المثل‌های فارسی دری افغانستان که آکنده از درون مایه‌های فرهنگی است را به جامعه‌ی فارسی زبان خارج از افغانستان نشان دهد.

به این گونه، می‌شود ادعا کرد که ضرب المثل‌ها در افغانستان امروز، از جایگاه قابل ملاحظه در بحث فرهنگ شناسی هر قوم و محیطی برخوردار است و فرهنگیان این کشور از هر زبانی برای حفظ این میراث گرانسنگ افغانی دست همت از آستین تلاش بیرون کرده اند و این میراث فرهنگی را برای بقای پایدار تر

مکتوب نموده اند، که کار فرهنگیان فارسی (دری) زبانان نیز در این زمینه تشکر و سپاس ویژه‌ی را می‌طلبند.

ضرب المثل در میان مردم مناطق مرکزی افغانستان

مناطق مرکزی افغانستان که عمده‌ترین بخش از ساکنین آنرا اقوام دری زبان - هزاره، سادات، ایماق و تاجیک - تشکیل می‌دهند، نیز دارای فرهنگ و ادبیات عامیانه‌ی است که درون مایه‌های آن سرشار از ضرب المثل‌ها است، استفاده از این ادبیات زیبا و گرانبهای اجتماعی، در میان مردم این محیط به اندازه‌ی مروج است که در کمتر جلسه و بگو مگوهای مردم این مناطق می‌شود با استعمال ضرب المثل برخورد.

متأسفانه، ریشه‌یابی تاریخ و سوابق تولد، انکشاف و کتابت ضرب المثل‌ها در مناطق مرکزی افغانستان، با سر نوشت تاریخی ضرب المثل‌ها در تمام زبان‌ها و لهجه‌ها گره خورده، یعنی نمی‌شود برای آن زمان و خاستگاه معین و مشخصی را تعیین کرد، تاریخ ضرب المثل در مناطق مرکزی افغانستان - هزاره جات - به همان اندازه گمنام است که تاریخ و گویندگان ضرب المثل‌ها در تمام اقوام و قبایل دیگر در افغانستان و جهان.

این که بیشتر از ساکنان مناطق مرکزی افغانستان را هزاره‌ها و سادات شیعه مذهب تشکیل می‌دهد، به روشنی آفتاب معلوم است، قاعدتن استعمال ضرب المثل‌های فارسی دری در این مناطق، تابع لهجه‌ی شیرین و زیبای هزارگی که همان لهجه مشترک این دو قوم است قرار خواهد گرفت، و محتوا و بار معنایی ضرب المثل‌ها نیز بیان‌کننده‌ی واقعیت‌ها، حقیقت‌ها، حوادث و مشکلات، تجربه‌ها و برداشت‌ها، یا به صورت کلی تصویر از فرهنگ و هنجار مشترک این مردم را بیشتر با خود دارد.

این ضرب المثل‌های رایج، گاه به صورت بسیار کوتاه می‌تواند واقعیت‌های بزرگ را منعکس کند، مانند این ضرب المثل "دَم تَنَایَه" که بیان‌گر این است که در گذر زمان و گرفتارها در سردی و گرمی روزگار، هر کس مسوول کار خود و محل عوارض و پیامد اعمال خود است و کسی در نهایت در روزهای سختی دست کسی را نخواهد گرفت، و گاهی با عبارات دراز به انعکاس یک واقعیت می‌پردازد، مثل این ضرب المثل "کَل آگه د کُوه بَسَّه، جنگ دِ ده آسْتَه و آگه دِ ده بَسَّه، ده پُر از ده ده آسْتَه" که حقیقت شخصیتی یک آدم جنجال‌آفرین را به تصویر می‌کشد، اما در هر صورت هیچ کدام از ضرب المثل‌های دری (هزارگی) خالی از مفاهیم ارزنده نیست، و نیاز است تا از دست خوش حوادث و فراموشی تاریخ مصنون و محفوظ بماند.

هر چند در این زمینه فرهنگیان و قلم به دستان زیادی تلاش کرده‌اند که برای جمع‌آوری و حفظ این بخش از فرهنگ عامیانه‌ی جامعه کاری کنند، اما باز هم کم است و ضرورت است تا کار بیشتر صورت بگیرد و برای تدوین و مکتوب سازی مَثَل‌های ویژه‌ی لهجه‌ی هزارگی فعالیت مستمر انجام شود.

ضرب المثل‌های رایج در زبان هزارگی

آ:

آته شی قد آتیمه دَ یگ ماجید قتی نماز نخوانده
آتیش، دَ پوف جالو موشه
آتیش، رای خوره واز مونه
آتیش که در گرفت، تر و خشک ندره
آدم از دوست دیق موشه، نه از دوشمو
آدم که آدم ننگره، آدم موشه؟
آدم بد قیسمته پشت اُشتر سگ میفخیه
آدم، دَ عیب خود خو، کوره!
آدم بیکار، یا دوز موشه یا بیمار
آدم پیتوشی، عقل چیل وزیره دره
آدم پیر، اففتیوی سر سَنگه
آدم سال کده، سُدُری ورییه
آدم تیرانداز، از شانی خو مالومه
آدم دنیا دیده چشیم شی وازه، آدم ندیده کور
آدم دراز، مثل چناره، قد دره، میوه ندره
آدم دور اندیش، رقم اُشتر دُور سیل مونه
آدم دَ روز پلعه، خرسه ماما و خُوکه کاکا موگه
آدم سوله کاره و سگ سوله شکاره خراب مونه

آدمِ غریب و گوز برنجی !!
 آدمِ کُوسه ، شَخ آفتیو بازی موخوره
 آدمِ نا خوانده کُور آسته
 آدمِ اوشیار ، د ایلکمگ موفامه
 آدم از باج مال، گم نموشه
 آدمِ سیر، نانه د دسترخو و آرده د کندو بد شی میه
 آدمی ، شیر خام خورد یه
 آدمی ، مرغ بی باله
 آدمی ، نیماد نو اشته، د ملیدو پخته موشه
 آدمی ، نه طاقت سیری ره دره، نه گوشنگی ره
 آدم که سیوه ندنیست ، باغه ام نمیدنه
 آدمی ، جایشی از سنگ سخت جایشی از گئل نازوگه
 آزره بی ریسپو ، سیدی بی گودی و تاجیک بی کیشته ؟!
 آزموده ره آزمودو خطایه!
 آسمونه ، از موری خود خو مینگره
 آسمو دور، زمی سخت
 آشِ مرد ، دیر پخته موشه
 آش نخورده، از دودشی کور شدوم
 آش نخورده، دونمه سوخت
 آغا باش ، با فرمو
 آفتو، از دو ناخو تاشه نموشه
 آق سر زاغ بشه ، زاغ زنده بشه
 آو، از روی کاسه خورده موشه
 آو، از سربند خیده
 آو پیش خنه و دختر مینی آغیل ، قدر ندره

آو از رفتو، دل از گفتو پاک موشه
آو زیر کاه
آو شور، الخُوشِکی ره زیاد مونه
آو که از سر تیر شد، کم و کلو ندره
آووره تازی میگره شادی شی ره کُچوک مونه
آوونا کُشته شیخ سرخ نکو
آووی تیر خورده قد کو روی ده مونه
آو، نا تلیسته مُرادَه
آو ندیده، پایه لُوج نکو
آو کلو، سر بله مُوره
آو دَ بینی، باچه تی پای

الف:

ابله گفت، دیونه باور کد
از یگ دست چک چک بال نموشه
از خرس موی کندو
از کاه، کوه جور مونه
از دُونِشی بوی شیر میه
از سُونِیچی، یگ پوف
از سایه خو باله موشه مونه
از کیسه خلیفه باد مونه
از آو غتول، مایی می گیره
از تی پلیو، مُلی بور شد

از ریگ رُوغو کشیدو
 از صد خویش، یگ همسیه پیش
 السو، از پلوزیدَه
 از آدم بیکار، خدا بیزار
 از خاطرِ یک کسِیک، پوستینه در ندی
 از بسکه جاغی شیره یافتی
 از رفق پاشه خوی، بترس
 استقال که کلو شد، قول بیرو موشه
 اختیارِ قلفغُو، د دستِ باده
 آر کس قئوغته بلی نان خود خو می کشه
 از بینی سیا کدو، کس آیین گر نموشه
 ار کس کار خود خوره خوش دره
 اُرده گرگ، بی استغُو نیسته
 اُرده گرگ بیرو شده
 از آر دست که ددی، بگیر
 از آدم نو کیسه قرض نکو
 از او یک دسته و نان تَلکپیسته، کوره پُر نموشه
 از آسیه، کس بی گَرْدُ بور نموشه
 آسیه، بی تک تکه نیه
 از بیکار مندو، دختر زیدو زیدَه
 از بارش صبا و میمئون بیگاه بترس
 از بُر کده بزغاله پیش بق میزنه
 از بی کوتگی شغال کوتل موگونه
 از بی کفنی زنده منده
 از تُفنگِ خالی دو طرف می ترسه

از تو حرکت از خدا برکت
از پَرْدُومِ خویِلَن گوز نَزُو
از جهان خوردو، جهان دیدو پیشه
از چَل چَل سگ، دریا نجیس نموشه
از خَازِنِه هندو، قُرُو بورشد
از خَیرادِ کَتَرَم، کادُو آو خورد
از بیمِ بلا کده دَکَمِ بلا بَشی خوبه
از خَرِنِر، شیر مُدُوشه
از خوردُو که سیر نشدی از لیسیدُو سیر نموشی
از خودمه مَلا شدی د جانمه بلا شدی
از دِستَمه رستم شدی، د جانمه سِتم شدی
از خُوشی دَ پیرونِ خو جای نمو شوم
از دُو بور شد، جَهو پُر شد
از درد کده اَمَسِشی کلونه
از دیوال کده مُوری کته
از دعای کورموش، بازُو نموباره
از دست خُو مندی از خدای خو مندی
از دست خُو کدی، از گردونِ خو بَکش
از دوستِ نادو، دوشمونِ اوشیار خوبه
از دیوالِ شکسته و زَنِ شلیته پیغمبرِ خدا ادر کده
از سرشی گرفته د بَرِشی چسپند
از ریش گرفته د بَرُو د پینه کنو
از پیستونِ کِیکِ پیسادِ بال موشه
از زَنِ بیوفا، سگِ با وفا پیشه
از زردک خوردو کده خَرَبِ خَرَبِ شی خوبه

از زُدُونِ كَرِّ وِ گِرِفْتُونِ كُور، خِدا نِجَاتِ پِیْدِیَه
 از تَی چَقَقُّ بَال شَدِه تَی نَوَه شِیْشْت
 از سَرَكُو لُول دَدُو
 از شَار بُور شو، از نِرِخ نِه
 از شِیر بَسْتِه رُوبَایِ وَاز خُوبِه
 از... دَدُو نَنگِ نَدْرِه از زَیْدُو نَنگِ مُونِه
 از قَلُوخِ آتِشِ پَرِیْد
 از قُتُوقُوسِگِ، اَفْتِیو گُمِ نَمُوشِه
 از گُوشَنِه چِیزِ مَنْدِه كِه گِدا بَخُورِه؟!
 از گُوشَفَنِگِیِ اَسِیَه وَاِنِیِ مُونِه از نَنگِ مِزْنَمِیِ گِیْرِه
 از مُرْدَه گُوزَطْلَبِ دَرِه
 از مَرگِ پِیْشِ جَاغِه پَارِه نَكُو
 از مَرگِ كَدِه مَاتَمِشِیِ كَلُو
 از مَه وَخْتِ غَلْبِیْلِ مَالُومِ مُوشِه
 از نَانِ شِیِ تِیر، سَگِشِیِ نَخِیْئِه
 از نَاخَلَفِ پَرَسِیْد: بَچِه كِیِ اَسْتِی؟ كُفْت: دَا مَادِ مَلِیْگِ
 اَزُو كَسِ بَتْرَسِ كِه از خِدا نَمِیِ تَرَسِه
 از قَدِ خَمِیرِ مُویِ پِیْدَا مُونِه
 از یِگِ خَنَه یِگِ دِیَوَنِه
 از مَرگِ نَتْرَسِ، از رَخِیْیِ مَرگِ بَتْرَسِ
 اِز رَاثِیْلِ چِیزِ پَرُوَایِ بَچِه كَسِ؟!
 از زَبُو بَدَلِ كَدُو، كُوچِه بَدَلِ كَدُو خُوبِه
 از كَنَّتَه گُفْتُو كَدِه، كَنَّتَه خُورْدُو خُوبِه
 از جُویِ اَو رَفْتِه، اَو مُورِه
 از خَاِنِه اِرْزَه سِرِ خَاكِ سِیْدِ پِیْشِه

از سگ استغوغو قرضداره
از اُشتر پرسیدکه بچی گردون تو کیله؟ گفت کجایمه راسه که گردونمه
راس بشه!؟

اسپ خُوبه یگ قمچی بسه
اسپ، امو اسپه که پیته ره آخر کنه
اسپ آگه تیز خیز کنه، جو خوره زیاد مونه
اسپو مُرد، خرو قاضی شد
اسیه آگه از آتی تو بشه ام نُوبده بیل
اُشتر آگه از توشنگی بُمَره ام د کورشی یک زانوآوه
اُشتر آگه از لاغری بومره پوستشی یگ خره باره
اُشتر آگه باره بُرد، غلیل د بلیشی
اُشتر دوزی از پلُوو خزی نموشه
اُشتر دوزی و خَم خَمگ!؟
اُشتره د جامگ آو میدیه
اُفربه دُم، تُوغله دُم
اُقربه دُمشی تُلغه مونه
آگه از تو آو نُخس شد، ما روغو تو میدوم
آگه از قوتو بور شد، از دیگ بور نموشه
آگه د دریا بیره لب خشک پس میره
آگه توره سودا کنه از بای خُو خیر نموشی
آگه بگوم پرده پاره، آگه نگوم گرده پاره
آگه چوشمه یگ بودی عالم توشنه مُمند
آگه خیر میدشتی آیه تو توره خیر مامد نام موکد
آگه تو د دالو دیدی، ما د قاری دیدوم
آگه جوان د آینه بنگره، پیر د خِشتِ خام مینگره

آگه دل بسوزه از چشیم کور او دیده بور موشه
 آگه دل تنگ بَسَه ، جای تنگ نیه
 آگه دنیاره او بَبَرَه ، او خَوَه
 آگه دراز شد شیخچه بیل ، آگه گیرد شد ، لیلاغو
 آگه دنیاره او بگیره مُرغوی ره د بندپای شی
 آگه رُوغو بَسَه مِیمو ، آگه ایمو بَسَه مُردو سیه
 آگه سیستو دُوره میدو نزدیگه
 آگه گوشت بَرَه نشد ، گوشت گاؤ
 آگه صلا گر نَدری قدگولی خُو صلا کُتو
 آگه آ شوه کی ره مُوبره آگه آتیش شوه کجاره در میدیه ؟!
 آگه کاه از دیگایه ، کادو از تویه!
 آگه گفت دماغ توره پیشک بُرد ، دست د رُوی خَو بکش
 آگه د خانه دیانت بود از قُول ، و آگه د قُول دیانت بود ، از دنیا زوره
 آگه نری آگه مادهی بیزی
 آگه دیگاره احترام کَلدی ، خوده احترام کَلدی
 آگه بُوگی د بینی تو پاشیه ، بینی خُوره میده مُونه
 اُلاغ آدم پیر ، کوری شییه
 الله و ملا د گردون مُلا
 اُمو آش اُموکاسه
 اُمو دختر اُمو باچه
 اُمو سات اُمو مصلحت
 اُمو خرگ د اُمو دَرگ
 آواز خوش ، ماره از اُوردیشی بُور مُونه
 آواز دُول ، از دُور خوشنمایه
 آوغون تیزونگگ دلی گم شد

اول سلام اُوسی کلام
 اُو، بی دُول مَسْتَه
 اُو، تا اُو بُدُوگ نخوره پیش خُو سَیَل نمونه
 اُو، لَسَلگ پوست کده د کار دره
 اول بُچُوش، اُوسی بُگُوی تُووشه
 اول وُوده ماره‌یاد بگیر، اُوسی مارگیر شو
 اولادِ مَرْدومَه قد نان بزنی نانه گرفته مُوره، اولادِ خود خُوره قد سنگ بزنی
 سَنگه بغل کَدَه قد تو میه
 اُو، آوی تَی پالاله
 اُو، خُرُوی نو بنگ وری کُومتی میگرده که زمی شیوه نَرُوه
 اُو، رِقَم خُرُو وریه، نرم بگیری یا ماکم، قیر میزنه
 اُو، چَکفله وری دَ تیلَه داغ مُوشه
 اُو، دَ چوکَه را موره
 اُو، دَ یِگ جَلغوزه گرمی دِیگ آلو خُنُوکی مونه
 اُو، جُوی دو خَرَه تَخَسیم نمی تنه
 اُو، خوده گاوی شاخ تیزگ جور کده
 اُو، دَ روز رُوشو ستاره ره د آسْمُو مینگره
 اُو، ریشقه ره د پُوف خُو در میلدیه
 اُو، قد مَدْکُیُو جفت رفته
 اُو ره د هفتاد قاضی کور آشنا خاد کد
 اُوفتیدی؟ آری! اوگار شدی؟ نه!
 اُو ره کس د تُوی قبول ندره، اُو د پسِ بیری سُواری موشه
 اولادِ خوب، آیه بابه ره بیامُرُز مونه
 اُو، جُویَه دیده غَرَعَر مونه
 اُوی نشد، دیمه

ای رُو شو چراغ، از اَمُو گنده رُو غونه
 ای دوغ گنده، از اَمُو مَشکُوله کُونیه
 ای شامد که دَ آمده، اَر جای بوره ملامده
 اید کس دوغ خُوره تُّروش نموگه
 ایقدر خر زیاد، ما بچی پیده بروم؟!
 ایتیم بچه، یگ سر تی سبد نمومنه

ب :

باد اَور دَره باد مُوبوره
 باد از سُوراب، نُوشدارو چیز کاریه
 بار کج د منزل نمیرسه
 باد از بارش کِپینگ؟
 باد از گوز، چار زانو چیز د درد مُوخوره؟!
 باد از سیری یگ لقمه پنج سیری
 باد از عید هم خینه د کاره
 باجه که باجه ره دید خر که خیجه ره دید خوش مُوشه
 باجه جیرگه تئو، سر فخری قومه
 باجه خوش خوی، یگ پتیر و بد خوی نیم پتیر موخوره
 بامیونه بی خوجه دیده
 بانه تیزونگگ خورده نان جوه
 بازی بازی، ریش بابا ام بازی؟!
 بارش بهار یگ لازیه
 بچه اَوریشوم خامه!!
 بچه بشه که دیگ رُو غونه پیدا کنه دیگ دلده ره اَرکس پیدامونه

بد قومی از بی قومی خوبه
بد بختوسر خود خو و نیک بختوسر دیگاه مینگره
بد قسمت، آرجای بوره بد قسمته
بدگممو، بی ایمونه!
بدّه رده
بدی ره از آرجای پس یپی خوبه
بلده کسی بُمور که بلده تو توکنه
برف خوره د بام از مه نندز
بروت چربگ شیرَه پیشگ خورده
بُز د غم جان، قصاب د غم پی
بُز مُرده، شاخ زری
بزغاله دو مادری، مُرد از بی شیری
بُز کم چی چی شی کم
بُز که بزه، جای خوره کسو کده خو موشه
بُز گرگ، از رمه دور
بُز از قی خو گوسپو از قی خو اوزونه
بُز د جای نمناک خو نموشه
بُزک بُزک نمُر، جو لغمو می رسه
بسّه رای مُوشتگ د آسیه مُوفته
بُسوزه شاری که سر رگ نبشه
بِگیروم توره که نگیری مره
بلا بلا ره اُوخ مونه
بلا کجا؟ بلا تی پای
بله زخم نمک پاش ددو
بله دیوال بُور شده روبا، از سُستی سگه

بَلْدِه گئل مَنَّتِ خارِه بَکَش
 بنویس بنویس که شَوِی خط نویس
 بندِه خدا بامان خدا
 بُوْتِه سَرِ راه کَتّه نموشه
 بُودوم بُودوم قَوِیّه، شدوم شدوم تَرّه
 بوسه د پیغام نموشه
 بی شمشیر د جنگ شیر نرو
 بی بی از بی چادری روی گیره
 بیخ شاخ شیرِه خَرِشت گد
 بی خلته فیر مونه
 بیراره دیده، خُواره خویشی کنو
 بیراری از خوش آمد نموشه
 بیراری مو بیراری، بای بَز مُو دُ شای
 بیگا روی میمُو صبا پِشتِ میمُوَنه بنگر
 بیل شی دِسته یافت
 بینی بُریده ره یگ دم کارد بسه
 بینی گاؤ گنده شد پُورته نموشه
 بیوه بی سر، یتیم خود سر

پ :

پافشردی، بُردی
 پالوی کسی بِشی که توره چیخزلجی کنه، نه خندَلجی
 پادشا بسیار قار شوه، خُرُوی خُوره خُرُو بگیریه
 پای خُوره به اندازه گلیم باپه خُو دراز کَنُو

پایان شب سیه سفید است
پالوی ماهِ بِشینی ماهِ موشی پالوی دِیگِ بِشینی سیاه
پای شی دَ خینه بود
پای شی د لب گور رسیده
پای چراغِ تَریکه
پدِ سر گم
پُر خوری و پُر گویی آدَمه رسوا مونه
پشت آب رفته بیل نگیر
پشت هر تَریکی یگِ رُوشنی آسته
پَشَه پر زده نَمیتنه
پشت نالِ خَرِ مُرده می گرده
پگ مره ملامت کد، ما ملامت نشدوم
پنج ناخو براره، ولی برابر نیه
پوستِ خربزه و دَوای چشم؟!
پوستِ خر، دَنْدونِ سگ شده منده
پوستِ شیره د خُور می نَخشوم
پول د خود خُو، روی د عالم دَری
پول د کمر، زن د بغل
پول، پوله پیدا مونه
پوله آگه سر سنگ پیلی، سنگ آو موشه
پیسَه دَده جنگِ می خَره
پیش کور، سُرخ و سَوُزِ یگه
پیش از سیل، سنگ میه
پیش از مرگ یَخَنه پاره نکو
پیشِ ظالم و پسِ قاطرِ چرخِ نخور

پیشنه‌ها پشیمو، پسنه‌ها دل د آر بو
 پیشگ چنگشی د گوشت نرسید مَوگه گندیه
 پیشگ هفت دم وری
 پیشگ کی چوپون گوشت شده؟!
 پیشگه پیشت نگوی که آویسته
 پیش طیب نرو، پیش سرگذشت بُرو
 پیش شانهِ و پس پانه
 پیشو بشینوم، ریشو بکندوم
 پیر شدی میر نشدی
 پیر مُردو خُوبه ولی رخنه مرگ واز موشه

ت:

تا نلغّه چُخرا نکنه، آیشی شیر نمیدیه
 تاجان د تن آسته، جان کندن آسته
 تا جوان آستی وخت دری
 تا احمق د دنیا بشه، مفلس خوار نموشه
 تا باد بال نَشوه، بُوته تکان نَمُوخوره
 تا د آو زنی، آو باز نموشی
 تا دمه، غمه
 تا پدر نشوی قدر پدَره کی موفامی؟!
 تازی بده د وقت شکار گُو می گیره
 تا سال دیگه یا الله یا نصیب؟!
 تا سُور د دی لبه، ما فامیدوم گپه
 تا گوساله گاو شوه، دلی خُونده آو شوه

تا نام گُرگه گرفتگی، گُرگ پیدا شد
تا نباشد چوب تر، فرمان نبرد گاو و خر
تا نبینی چینگ و سست، کی شوی مردِ درست
تخته که د تخته جُور آمد، حاجت نجار نیه
ترس، برارِ مرگه
ترکِ عادت، موجبِ مَرَضَه
تُشنه د جان گُوشنه شَلَه موشه
تُفِ سر بَلَه پس د روی آدم میه
تنایی د خدا زیب دره
تَمبَلای تَمبَل خانِه سلطان مامود وری
تُوره بخیر، مره بسلا مت
تُوره سُوره د کاره، یا تَرَه؟!
تُوبَه گُرگ، مرگه
تو خوده سرِ مردم گاو شاخ تیزک جُور کدی!
تُوبَه مَه، مَه به تو
تُوشه یگ روزه چه د پُشت چه د کُورَه
تیرِ شی د خاک خورد
تیر که از شست بُور شد، پس نَمیه
تِغَه د دِسِت دیوانه ندی
تیشه د ریشه خود خُو میزنه

ج:

جان از تو جانِه، جان از مَه بادنجان؟!
جای که آو بشه، تِیَمم باطله

جای که دل موره، پای موره
 جامه با صلا، کوتا نمیه
 جانِ آدم و شیر مرغ پیدا موشه
 جانِ جُوری، پادشاهی آسته
 جانِ کندنِ لغمانی و خُوردونِ بغلانی
 جای آسته جُولا نه
 جُفت بُرو کاه نخور؟!
 جِگرِ جِگره، دِیگرِ دِیگر
 جِگر خُور تُوخته کده، اما آموخته خُوره نه
 جَم کدی موزی و خُوردونِ غازی
 جنگِ رُوی دَ رُویه کس دیده، اما خُوردونِ رُوی دَ رُویه نه
 جنگِ کُتو، اما رایبی آشتی ره کُور نکو
 جنگِ کدی جنگِ جای بیل، رفتی پس پای بیل
 جنگلِ تر و خشک دره
 جنگلِ که در گرفت، تر و خشک ندره
 جنگ، دَ کُوندَلو بی آسونه
 جُوابه جنگِ نیّه
 جوابِ نادو سکوته
 جیه از پسِ نَغچی
 جوابِ بی پیره لا مدبِ میدیه
 جُوانا د کار نیم سئویه، پیره و د گپ
 جوان از رفتونِ خُو و پیره از مُردونِ خُو می ترسند
 جوانه خواستگاری و پیره خر خریدو ریی نکو

چ :

چای نخورده جنگ نموشه
چای دوست از پِلو دُشْمو زیدَه
چار طرف تو قبله
چاقو دِسته خُوره نَمو بُره
چاکن، جایشی د چایه
چَتلی ره هر قدر سُور بیدی بُویشی زیاد مُوشه
چَپِ ما راسِ خدا
چرا کاری کند عاقل که بار آرد پشیمانی؟!
چراغ که د خانه د کار بشه، ماجیدَه صبره
چِشیم عاشق کُوره
چِشیم از چِشیم شرم مُوشه
چِشیم مرد بسته بشه، پایشی واز
چشم مور و پای مار و خیر مُلا کس ندید
چغیل د غَلیل موگه خاک د سَلاخ تو
چَمچه خالی د دُو راس نَمیه
چوب د وُرد زنبور نَزو
چوب نَرمه کِرم مُو خُوره
چوب هر چه گِرنگ بشه، تی آو نموشه
چُوچه خُورُو تا آخر تی غَلیل نَمومَنه
چیز شباش بارک الله؟!
چیزی گندوم تر چیزی اَسیه کُند
چیزی که د بَیرنَه دیدی، د اَوَدونی نگوی
چیل درویش د یگ گلیم خَو مُونه و دُو زورتو د یگ جای راس نَموره
چیل بوله ره د یگ نو گُرگ خُورد، از هم خبر نشد

چیل طلبه یگ خره بار نمیتنه

ح:

حرف بد، از زبُون بد شنیده مُوشه
 حرف حساب جواب ندره
 حرف حق تلخه
 حرف راسّه از بیچ کیچه پپرس
 حرف مرد، یکه
 حسابِ راس، از بغداد پس میّه
 حساب د مثقال، بخشش د خروار
 حسابی د بی تابی نموشه
 حَسَنِ غم کش وری
 حق د حق دار موشه
 حق لرزیده لرزیده د جای خو موشه
 حیف آبروی تو

خ:

خار از زمی تیز بور مُوشه
 خاك د مُشت تو زَر بگرده
 خانه پُر خاتو، بد نام سر پیر خاتو
 خانه توره یگ خانه، بی خانه ره صد خانه
 خانه خالی، جای دیوه

خانه، دِیگِ سر پوشیده یه
خانه دروغ گوی بُسوزه کس گل نموکنه
خاکِ خشک د پَخسه نمی چَسپه
خانه گرگ بی استغو نیه
خاتون بی ترس، هر روز مازار رو موشه
خَب تو و چُپ مه
خدا کسه از گوش دیدگون خود شی نیله
خدا آدمه پُرخور و چار پایه کم خور نکنه
خدا آدمه دیده میدیه
خدا عقله د کس و دولته د ناکس میدیه
خدا یک دسته محتاج دست دِیگه نکنه
خدا، د یگ حال، بندِشی د هزار حاله
خدا دیر می گیره، سیر
خدا، روز نادیده ره روز، پای چک چک ره موزه ندیه
خدا، روزی ره از موری شیو نموکنه
خدا که دد، نموگه بچه کی استی؟!
خدا دیده موشه؟!
خدا تره از چشم گاو وگوسله نجات بدیه
خدا میمونه قد روزی قتی ریی مونه
خدا، یار بی کسه
خدا، یار حقه
خدمت نا گفته، مزه ندره
خربوزه از خربوزه رنگ می گیره
خَر تیز، از اسپ دمرس زینده
خرپُشتک، بچه خوره مخملي موگه

خر از مویی سیا، و زن از موی سفید می ترسه
 خر، امو خره، پالونشی آیش شده
 خر پیر، و اوزار زری؟!
 خر خالی، ایرغه موره
 خرس و پالیز وانی؟!
 خر که جو دید، گاه نمو خوره
 خرد کلان کار
 خر مون دشت، از مو گذشت
 خروس نو بنگ وری، گمتی گمتی می گرده
 خر خلک، از بیخ خو خو کد
 خر پلال گشت وری
 خر لوچ، سواری بدکیچایه
 خر که از خر پس مند، گوش و بینی روایه
 خر گرفتار خایه شی گو
 خر د خایه خو خوشه
 خر شی از آو تیر شد
 خسته د پای تو میده نشوه
 خوزن چپیه
 خوب شی از تو، بد شی از مه
 خود خوردی سگ خورد، کس خورد خود خوردی
 خود کده ره نه درده نه درمو
 خودکش بیگانه پرور
 خود مرده ره د قربانی مجرا کدو؟!
 خونه قد خون، کس نشیرخته
 خون، خون میره، نه آو

خونِ ناحق، خَو نمونه
خوش مامیله ره باز مامیله، بد مامیله ره بس مامیله
خوبی که از شیر در پیّه، از مرگ بُور موشه
خویشی به خُوشی، سودا به رضا
خویش زن قیله بزَن، خویش شُوی دیگه بُشُوی
خینه باد از عیده، ده... خُو بسته کُو

د

د اذُونِ غریب، کس نماز نمی خوانه!
د آسْمُو بوری از پای تو می گیروم، د زِمی بُوری از سر تو
د آسْمُو ستاره نَدَرَه د زِمی دانه
داغِ نِیزَلَه ره د شَغِیتُو میله
داماد، خَرِ خُسْرَه
دامُونِ دولت، از زور گرفته نموشه
دانا در نَمُومَنَه
دانِ خَلَتَه ره ایله کده، از کُونِ خَلَتَه گرفته
دانِ سَگَه قد نان بسته کُو
دانِ دَرَه گرفته مُوشه، دانِ مردم نه
دایه که کَلُوشد، سرِ باچه کیل میه
دایه آرچه میرَبُو بشه، آیه نموشه
د امانت، خاک خیانت نَمُوکَنَه
د امیدِ دوغِ مردم، کَشِکیو نَکُو
د امید شاخ، دُمَه بای میدی

د بیل خو ماس مایه کدیم
 د پیټو بچر، د گیرو خو شو
 د جنگ، نان و آلو بخش نموکنه
 د جای آتش خاکستر مومنه
 د جای که سیزو نرو، تیر چپوه رپی مونه
 د جای که صلايه، بلا نيه
 د جنگ بولونه بگير، د خورډو تيلونه
 د چل چل سگ دريا مردار نموشه
 د حلوا حلوا، دهن شیرین نموشه
 د خر که کار ندری، چه حاجت اوشه
 دختر، میمون بایه
 دختر، سنگ پلخونه
 دختر، د نام بابه توي موشه
 دختر، آیه ره ددونه پند میدیه
 دختر از خانه نادار، و اسپ از خانه دارا
 دختر مینه آغیل شکلی نیه
 د خانه خود خورفتی بی خاشه، د خانه دیگا بی شاشه نرو
 د خر مونی از مه باد نموره؟
 د خود خو بلگیو نمیتنه د دیگا آشگر موشه
 د خو خرگوشی استی !!
 د در موم که دیوار پشونه
 د دلی آیه روشو روش استه
 د دانشی پاشه خانه کده
 درد، از درد گوره کده سخت نیه
 درد د درو، رنگ د برو

دِراز بُریدی، باز بُریدی
دِرازی شیره دِراز، پامی شیره پام کد
در بسته، بلا بسته!
درخته دستِه تَوَر میزنَه که از خُود شیه
درسته که برف سفیده، اوسَه هر سفیدی برف نموشه
درگه خیره سگ بی خیر می گیره
دروغِ مصلحت تو، از راسِ فتنه تو خوبه
دروغِ گوپه تا کجاره؟ تا خانه شی
دَ سختی صبر سپره
دستِ چپ و راس خوده نموفامه!
دستِ خالی، خجالت گیّه
دستِ خوده د خاک بزن که نَلخَشَه
دست، دسته می نَخَشَه
دست د دامون مرد ده، نه نامرد
دست زده و کوفته بالیه
دست، دسته موشویه
دست که د آلو نرسید، موگه آلو ترشه
دست شی د خینه آسته
دسته خارکو، جانه آسوده
دست خود ره خار بساز، منت هر کس نکش
دسته چمچه کوتاه بود
دست بالای دسته
دست بی بی دانه شده، بلده بی بی بانه شده
د سرخو بخوری، د دل خُو بگیری
د سر رایشی خار کِشت کده

د سر شی سیر کِشت مونه
 د سر موقوق غلیل شد
 د سگ بیگنه و آدم بیگنه کی اعتباره؟!
 د سر تو کوله زری، از تی خوبی خبری
 د شاخ شی ده، که اندام شی بلرزه
 د شار کورا، یگ چشمه پادشایه
 د قد نمد موی موپالی
 د کاسه تلخک آو دد
 دل سیاه ره دیگ سیاه سفید مونه
 دول چی ره د توی، ملا ره د ماتم
 دل شیر نداری، سفر عشق نکن
 دل ما و خانه مردم
 دم تاوه ره نماد گرفته
 د مرگ بگیر، که د تب راضی شوه
 دم غلیمده
 دم تنایه
 دم گرگه د پای بز بسته کده
 دم خره از هر سو قریش کنی دو قریشه
 دُنبه د مرغزار بی بلا نیه
 دنیا د امید زندیه
 دنیا ره آو بگیره، مرغوی د بند پایشی
 دنیاره آو بگیره، گوش دیدگون خود آدم خُشک بَشَه
 دنیای پنج روزه چیز ارزش دره
 دنیا چمچه نُوبته
 دنیا دیدو از دنیا خوردو کده خوبه

دنیاره جَو بگیریه، نصیب خر نیم پاوه
دوستی کَنو قد او شیار
دو تر بوز د یگ دِست گرفته نموشه
دُوزِ نا بلد، د کادُو دَر میّه
دوز باش، با انصاف
دوز از سایبی خُو می ترسه
دوز غار دلّه
دوز گفتو و بر بَسْتُو نگفته
دوزه قد بار شی گرفت
دو پانزده، یگ سی مُوشه
دوای دندو کندوویه
دَو از اسپ، جَو از صایب
دو برار جنگ کد، ابلها باور کد
دو پای دشت، دُوی دِیگه قرض کد
دود د چشم بخیل موره
دور بوری زارمه میّه، نزدیک بیی قارمه میّه
دوست خوده بازو بدی نه بازی
دوست شدی از مال خُو تیر شو، دُوشمُو شدی از سر خُو
دُوسته دیدی رازِ دل کو، دُوشمُونه دیدی پوف
دَویدُونه یاد دَری، اُوفتَدُونه، نه
دهستی مستی، دِنستی سستی نکو
دِه کجا درخت کجا؟!
دِ یگ جلغوزه گرمی د یگ آلو خُنوکی مونه
دِ یگوشنگِ بهار، قَتیق زِمستونه
دیر آشنای زود رنج

دیگه آتش، آدمه نقل گرم میره
 دیگاره مار مره قُوقری نیش میزنه
 دیوال که د مُشت رسید، قد لَغَه بَزُو
 دیوانه برو که مست آمد
 دیوانه ره موگه که خرْمونه در ندی
 دیوانه دِ دِلْ خُو هوشیاره
 دیوانگی شاخ و دُم ندره
 د یگ گل بهار نموشه
 دیر آید درست آید
 دیر رسیدو از نا رسیدو کده خوبه
 دیوال موش دره، موش گوش دره
 دیگ دِ دیگ موگه روی تو سیاه !!
 دیگا دیده، کور نا دیده می خنده
 دِ یَخْ نوشته کده دِلْ اَفْتِیو مِیلَه
 دید بازی، ندید دوزی

ر:

راستی زوال ندره
 رای کُوک قد یوغ بسته نموشه
 راپتو سفید میزنه
 رافتو دست خود آدمه، آمدو دست خدا
 رگِ خَوِ اَزُوره پیدا کَد
 رگِ شرم د رگِ ترس بنده
 رگ کَشنده اَسْتَه

روز ملنگ، شو پلنگ
روبا دُم خوره شایید می گیره
روبای واز از شیر بسته زوره
روده د جَلخَسُو بنده
روز بد برار ندره
روز بد تیر موشه
روز بد قوم نیک
روزگار آینه را محتاج خاکسترکند
روز د سَر مه شو شد
رُوزی خوره از دُون خُو دَد
رُوغُونِ زرد، تَی آش خَو نَمُومَنَه
روی نابودگی سیایه
روباه از دَم مَفْتَوِی بور شده نَمِیْتَنَه

ز:

زاغ پرید، زاغچی شِشت
زُبُونِ زاغه زاغ موفامه
زُبُو، هم قلايه هم بلا
زُبُونَمَه از کَلُو گویی موی بور کد
زُبُونِ خوب راحت جان، زُبُونِ بد بلای سر
زُبُونِ سرخ سر سیاره د باد میدیه
زخم شمشیر جُور موشه، زخم زُبُو، نه
زَدی صد کس بَش، ملامت یگ کس نه
زِمِستُونه یگ شو، پیره یگ تو

زِمِسْتُ بُورِ مُوشِه، سیایی روی زغال مُومَنَه
 زِمِسْتُ مرگِ غریبه
 زِنِ سیالیِ گِرِفْتُو آسونِه، نگاهِ کَدِیشیِ سَخْتَه
 زِنِ خوبِ وزیرِ مرده
 زورِ از بهشتِ بُورِ شده
 زورِ نَادُونِه هفتِ قُولَبَه گاوِ ندره
 زورِ خلگ، زورِ خدایه
 زورِ دِ باتورِ و مِیمُو دِ جوانمردِ خوبِ نیه
 زورِ قالبِ ندره
 زورِ شیِ که دِ خرِ نرسید، دِ پالُونِشیِ میزنه
 زورِ کمِ و قارِ کَلُو
 زیباییِ دِ سادگیه
 زیرِ گلّه خرِ سوره‌یاسینِ خواندو؟!
 زیباییِ بیِ نازِ و سُورِوایِ بیِ پیاز، یگه
 زیرِ کاسه، نیمِ کاسیَه

س:

سایه مره تیرِ میزنه
 سرِ زخمِ نمکِ پاشِ ندی
 سرِ زنده بشه گُوله زیاده
 سرِ از بادار، مالِ از قرصدار
 سرِ پِشَقِیلِ بُورِ شده لندنه سیلِ مونه
 سرِ بدِ بلایِ بد
 سرِ قدِ آوِ چربِ مونه

سرکته باتوره، پای کته مُزْدُور
سرکَل، کُوله بنخملی؟!
سرِ گاو دِ دیشکِه بند منده
سر میدوم، سیر نه
سزای بی کمر زِمِسْتُونه
سزای قُرُوت آو گرمه
سگِ زرد، برارِ شغاله
سکوت موجب رضایه
سگ، قد معدِ خُو صلا کده اِسْتَعُو مُخوره
سگِ خُو رفته ره بیدار نکو
سگ خُوره د قُل، بچه خُوره د شار کته کُتُو
سگ د سایه شتر راه موره
سگِ قافله بَشی، اما ریزه قافله نه
سَلُور تو پنجه
سَنگ د دابه اندخته
سنگ د جای خُو سنگینه
سنگِ کلان گرفتو، علامت نزدونه
سنگه د مارکُشْتُو نَمیدیه
سُنئی کتر و شیعه کشمیر وری
سوال کدو عیب نیّه، نَدَنِسْتُو عیبّه
سوار شُدونِ خر یگ عیب، تا شُدیشی صد عیب
سوخ سیر، و دوز بای نموشه
سُوخه دروغ گویه بازی میدیه
سود نا خورده د دنیا زیاده
سیزونه د خود خُو میخ کو، باز جوال دوزه د دیگا

سید، خانه کرمه
سیر از گوشنه و سوار از پیده خبر ندره
سَیل هم سَیله سرگردانی هم سَیله

ش:

شاش شی برفه سُولاخ نمیتنه
شام شد، کار تمام شد
شاه بخشید، شاه قُلّی نه
شادی و نجاری؟!
شبنم در خانه مور توفانه
شتر دیدی؟ نه!
شره ره هزار فره استه
شَف شَف نگوی شفتالو بگوی
شَمَندیو سگ وَری
شُوش حاضر از گوشت نسیه زیدَه
شمشیر د کُون فیل زده
شود میو خدا میربو
شو تا صبا نقل کدوم، صبا موگه لیلی نر بود یا ماده؟!
شو گم و روز پیدا
شُولی خُوره بَخُور پرده خُوره کنو
شیر خانه روبای سارا

ص:

صبر تلخ است، ولیکن بر شیرین دارد
صد زدی زرگر یگ زدی آهن گر
صد در بسته‌یگ در واز
صد روز د بار یگ روز د کار
صد موشه‌یگ پشک بَسَه
صد سال د زَنْدُو بَشی، یگ روز قَد نَادو نَبَشی

ض:

ضامی، یا دست به کیسه‌یه یا دست به جاغه

ط:

طاعت سیرِی ره گُوسِیِر و هندو دره
طلای که گوشه بَجَقَنَدَه، بیزار از شی

ظ:

ظالم، آو خوش نَمُوخُورَه

ع:

عاقل کار خُورَه مُونَه، مردم گپ خُورَه میزنه
عاقله اشاره جاهله سُوْتَه
عجله کار شیطان است
عزت مُرده دوست زِنْدِیَه

عیسی به دین خُو، موسی به دین خُو
 عقل د سال ییه د سره
 عقل پند دده تا مو موشه
 عقل که نبود، جان د عذابه
 علم زوال ندره
 علم تاج سر است

غ:

غُچی آگه ماموره، از شلوگ بپرس
 غریبه کس از شار بور نمونه
 غریب هم خدا دَره
 غَرغَرِ آو از کجی جویه
 غم ندری بَز بَخَر
 غم اُو کسه نَخور که خایه شی د آسیه آسته
 غم نخور، غم خور خدایه
 غور و غزنی شد
 غیرته یاد بگیر، بی غیرتی هر روز از بر موشه

ق:

قدر زره زرگر میدنه
 قد پیرگوشت نخور قد بدکیچه پیریو
 قدر آدمی، باد از مرگ مالوم موشه
 قد زاغ بُودنه می گیره
 قَدَرِ گوسله نیه که از جوی آو بَخوره

قَدْ قَدَّ اَيْنَجَه مُونِي خَيِگِينَه رَه دِيگَه جَاي مِيَلِي
قَد كُورَه خَالِي قِضَاوَت نَمُوشَه
قَد گَرگ دُنَبَه مِيَزَنَه قَد چُوپُو مَخْتَه مُونَه
قَد نِمَاد، مَوِي مَو پَالَه
قَد مَاه شِيَشِيَتِي مَاه مُوشِي قَد دِيگ شِيَشِيَتِي سِيَاه مُوشِي
قَرَبَانِ بِي زَنِي، نَانَه تَنَّا مِيَزَنِي
قُرْبُونِ يَك پَاو زور
قَطْرَه قَطْرَه دَرِيَا مَوشَه
قُلُوح اِيَشْتَه از آو تِير مَوشَه
قَنَد و قَرُوت دَرِشِي يِگَه
قَنغُوز د مُلِك خُود سَلِيْمَانَه
قُوجَه خُدا بَرَاي قَرَبَانِي آفَرِيَدَه
قِيْمَت بِي حِكْمَت و آرُوز بِي عِلت نِيَه

ک:

کَار از گَپ سَا مُو نَمُوشَه
کَارِ هَر بُر نِيَسْت شَخْکُوي کُوبِيَدَن
کَار از مَاکَم کَارِي عِيَب نَمُونَه
کَارِ امْرُوزَه د صَبَا نِيَل
کَار، جُوهَر مَرَدَه
کَارَد د اِسْتَعُور سِيِيَدَه
کَارَدَه د جَانَشِي مِيخ کَنِي خُونَشِي بُور نَمُوشَه
کَار د زور نِيَه د دُورَه
کَارَد بَا کَارَدک و مَرَد بَا مَرَدک فَرَق دَرَه

کار از زور پیش نموره
 کار وخت دره بخت ندره
 کاره اسباب مونه لافه خونده میزنه
 کاره از کاردان بپرس
 کاره پیسه مونه
 کاری که زر مونه، زور نمونه
 کاری کدیم که نه ایله شوه نه کاله
 کاری که نادو مونه دُشمو نمونه
 کالایی بیوش که پینه شی پیدا شوه
 کاه بی دانه ره باد موبیره
 کبر کاسه سر نگونه
 کج پیشی راس بگوی
 گره خر از پشت خر موره
 کرایه خر کافون خره
 کس ندری، قد گولیکو صلا کو
 کس د گور کس خو نموشه
 کسی که سیر خورده سیر بوی میلدیه
 کشت د خوست خانه د لوگر
 کشکیو بولول از بسم الله تیره نموشه
 کشمش که کشمشه بی چوب نیه
 کل آگه طیب بودی، سر خوده دوا موکد
 کل آگه د کوه بشه جنگ د ده آسته و آگه د ده بشه ده پر از ده آسته
 کل از کبود مندنی نیه
 کلک راس گوی
 کل گری ره د سر یتیم یاد میگره

کَلُوْ گُفتو د قُرُو خوبه
کَلَه د حمام و کُورَه د بازار بُر
کَل پیش اَفْتیو بازی مُخوره
کَلَه کُولیسی و کُورَه کاسیسی
کَلی مال مردم د هوایه
کُولی شیره آو برد، گُفت د سر مه پراخ بود
دُوز کولیشی سوخته استه!
کم بُخُور همیشه
کم بُخُور غم نَخُور
کم بخته، بِلَه اَشتر سگ میخیه
کمر خوره از هفت جای بسته کُتو
کم فروشی ره د بقال یاد ندی
کنج دنیا تنگ نیه و پای پَقیِر لنگ
گُورِ خود بینای دیگا
کوه هر قدر بلند بشه سر خوراه دره
کودک هوشیار از پیر نادو کده زیدَه
کور از خدا دو دیدَه طلب دره
کور د کچَل میخنده
کور هم سُورِیی دَلدَه ره موفامه
کور نوسی خوره ایقِس نَمیدیه
کور دو دَفه تَیقُ خوره گُم نمونه
کُورَه د کس بارک الله نموگه
کُورَه مَشک نیَه که کُوک شَوَه
کُوزه یگ دَفه میده موشه
... که دست نادو اُفَتَد، خاک پُر مونه

.... و آتش پوف کدو
 ... لاغر خود آدم از چاق دیگا پیشه
 کُون خُوره قد شاخ گاو بند نکو
 کُون لُوج از آب نمی ترسه
 کوه ده کوه نمی رَسَه آدم به آدم میرسه
 کوزه نا شد کده پُرته کد
 کهنه خوده بساز، که نوِ مردم قیمته
 کی زور دشت که ظلم نکد، و کی زر دشت که سود نخورد

گ:

گاوِ آدم بد بخت، روز تُوی گم موشه
 گاوِ مَنیه آغیله چیز آجَتِ دندو شماری
 گاوِ آگه سیایه، شیر شی سفیده
 گاوِ بد گول موشه، آدم بد مُلا
 گاوِ پیر نذرِ مازار
 گاوِ ریخندوک خجالتی پادیه
 گاوِ شیر تو، از پستون خُو مالومه
 گاو، کُنجره خُو مینگره
 گاوِ مرده گاو دوشی ره شکست
 گاوِ پُست کده دُم شی رسنده ایله کد
 گاو گوز زد، خر خندید
 گاو از میر گم شده، نذره آغیلگی مونه
 گپ از گپ تیره
 گپ بد زخم ناسوره

گپِ خانه ره د سارا نگوی
گپِ راس، بی قَسَم باور موشه
گپِ راسه از بَچِ کیچه پپرس
گپِ مرد، یکه
گپه برای خدا و شمشیره د پای برار خو بزو
گپه د دلخو پخته کو، اوسه د زبون خو بیر
گپِ حق گفته نموشه، گفته شوه گفته موشه
گرگ، د لباس میش
گرگ که گرگه اَمَسِیه ره غرض دار نیه
گرگ هر چند پیر شوه زورِ یگ بره ره دره
گردونِ کیله شمشیر نمو بوره
گردونِ خره خر خَرِشت مونه
گشنه ره گفت از ماه چنده گفت دو نان
گِلِ چاه سر چاه
گِلیم بیگانه تا نیم شوه آواره
گنجیشک خود شی چیزه که شوروی شی بشه
گنجیشکِ نر و ماده ره د هوا مینخشه
گنجیشکه د روزِ آو بارش گیر کدی
گوسپو د پای خو بز د پای خو اوزویه
گیری که د دست واز شوه چه حاجت د دندو
گوشنه د خانه خیر د سارا
گوزِ آغه، سر کنیزه
گوسپونِ تنا، خوراکی گرگه
گوسله گرد کوچ
گوسله زورِ میخ

گوسپون کور، گرگرِ رمه
 گوشتِ گرگ د گرگ روا نیه
 گوشتِ گاو طلاق زنه
 گوشته پک دوست دره، پشک ایمو آورده
 گوشت قیمته، صبر آژزنه
 گوشِ روزه دار، د آژونه
 گئی وار آدی، گئی وار کاکا
 گئی د میخ میزنه، گئی د نال

ل:

لال به دست آید و دل یار نرنجد
 لایقِ خر، توبره استه
 لقمه ره د اندازی دُون خُو بال کو
 لقمه کته دونه چک مونه
 لُقْمُو وَرِی
 لَوْدَه ره بگِ مُشت زَر ندی، بگِ مُشت باد بَدِی

م:

ماهی ره هر وقت از آو بگیری تازیه
 مار گزیده از الگی رسپو می ترسه
 مادره دل، دایه ره دامو موسوزه
 ما دوز شدوم، مانتو بُور شد
 ما د کل محتاج شدوم، کل ناز کد

مار از پُودینه بد بُوره، پُودینه د دُونِ وار شی سَوُز مونه
 مار د هر جای کَجَه، د وار خُو راسه
 مافتوی گَز نموشه
 مال خُوره ماکم بِگیر، هَمَسِی خُوره دوز نگیر
 مال صَدَقَه سر، سر صَدَقَه ناموس
 مالِ نیک روز بد
 ما، یگ پیرو پیش تر از تو پاره کدیم
 ما، گاو مَرگی ره سر خود خُو دیدیم
 مرغ ازو یک لینک دره
 مُردگی راه بریگه
 مدگیو بد شیر خُوره لَوو مونه
 مرد شوی ندره، قرصدار شوی مَرده
 مرد و نامرد، روز پَلَه مالوم موشه
 مُرده ره قد لَعَه نزو
 مرغ زیرک، د دو دام مُوفته
 مرغ هر قدر چاق شَوَه، کُونشی تنگ موشه
 مُرغاک تاشه بوته
 مرد قد پارو میره، زن قد جاوو بُور مونه
 مرد باید نوکر تالی خُو بشه
 مَرده قوله، زَنَه وُوده
 مرگ غریب و... د دُونِ زن میره کس خبر نموشه
 مُرده پُر مُشت موشه
 مَزاغ مَزاغ، کَلَه زاغ
 مزدور که دلشی د کار نشد، قَادُور خُوره د قُلُوخ تیز مونه
 مشکل یگ بود، ترقید دو شد

مُشت نمونه خروار
 مُشت تو پُر بشه، پُر زنبور بشه
 مُشت زن، با شمشیر زن فرق دره
 مُشت و دُرُوش برابر نیه
 مُشتِ باد از جنگه د سرِ خود خُو دی
 ملامت که کدی، سنگ بار کو
 ملاً نا شده، فتوا ندی
 مُلکه دادی خورد، غصّه ره بادی
 مَنه دو آسیه آرد شدوم
 مَنه دو اسپ، یک خر لَغّه مو خُوره
 مورچه که گم شدیشی آمد، پار بور مونه
 مورچه دَوَلّه مار کد، زد کون خُوره اوگار کد
 موره سَلاخ د زمی نَمومَنه
 مهمان دوست خدایه
 میخّه هر چه بزنی ماکم مو شه
 میمُو میمُونه خوش نَدَره، خُونده خانه آردوَره
 میمُونه میمُو چیلُو، خُونده خانه ره چرب تر
 میمُونِ خدایی، جایشی ماجیده
 میمُونِ ناوقت از کیسه خُو مُوخوره

ن:

ناخُن سَسَک مَوْتی نموشه
 نا خوانده ملاً و نا بافته جُولاً نَشُو
 نازَوَه پشت کنی، نا خُوره چیز کار کنی؟!

نازِ کَلُو مِهَرَه کم مُوکنه
 نام بُورکو، دَ کادُو خَو شُو
 نامِ بلند و بام بلند خوب نیّه
 نام دَ از مُو و کام دَ دیگا
 نامِ رستم، از خودِ رستم کَتیه
 نامِ کَلُو ده بیرو
 نان از دیگایه، کوره کُو از تویه
 نانِ آسو، دَ خراسو نیّه
 نان، نام دره
 نان و پیاز، قاشِ واز
 نان پیش پیش، تو از پس
 نان شی گرم، آو شی یخ
 نان دَ تَی هفت مَن سنگه
 نانِ شُوی خُوردو آسو نیّه
 نانِ شُوی آندوه دَرَه از لبِ کُو کندو دَرَه
 نان مِیچَقَه، که کندوو خالیّه
 نانِ گُشنَه دیر پُخته موشه
 نانه دَ نرِخ روز مُو خُوره
 نُخس دَ چشم ضرر دره
 نخند دَ خویش میّه دَ پیش
 نداری کُونِ کاری، چرا ارزن می کاری
 نر برّه برای گُشُونه
 نرم دیدی چُقُور کاو مونی
 نِشقارِ آدمی نَقَلَه
 نَصیبَه نصیب خُور مُخُوره، غَمَه ابلَه

نِمادِ سیا د شوشتو سفید نموشه
 نمک خوردی نمکدونه میده نکو
 ننگِ بیجا، کوهِ ضرر
 نه شیخ بسوزه نه کباب
 نه خود بخور نه کسه بدی، گنده کده مگسه بدی
 نه توی نه توی سور، گوسله چیچی
 نه گل نه کادو
 نه مشک تر قیده نه شراب ریخته
 نه نان نه دوغ، ترکو ترکوی دروغ
 نیکی از پیشِ خدا گم نموشه
 نیکی ره بدی سزا نیه
 نیکی کنود آو ایله گو
 نیکی کدی امید وار باش، بدی کدی خبر دار!
 نیمچه مُلا خطر دینه، نیمچه داکتر خطرِ جان
 نیم نان، راحتِ جان

و:

وخت ندروم که سر خوره خریشت کنوم
 وخت خوردو تیار و وخت کار بیمار
 وطن کشمیره

۵:

هر کَلَّه بر خیال
هر روز عید نیّه که کُلچِه بخش کنه
هر چه دِ دِیگَه، د کاسیّه
هرکس سر زین خود خوره ماکم بگیره
هرکس بچه خُوده از عقل خود خُو پند میدیّه
هر چیزه خدا، چاروَعَه بند شی آی می گنده
هر چارمغز بُغْنده، هر بُغْند چارمغز نیّه
هر جا که دُوَدَه دَمّه
هر چیز که پیش آمد خوش آمد
هر جا که دیدی پیر مرد، دِسْتَس بگیر دورش بگرد
هر چه تیاره از یاره
هر چیزی کاری از پیری
هر درد دوا دره
هر کس ریگِ گندوم خود خوره بچنده
هر کس بام شی زیاده برف شی زیاده
هر کس سیر خورده، سیر بوی میدیّه
هر کس قُوَعَه بله نان خود خُو کَش مونه
هر کس زَر دره زُور دره
هر مُلگه رسم شی، هر گوسپونه پشم شی
هر چیز از نازکی آدمی از پُری میده موشه
هرکس ناخو دره آلو مُخوره
هم غری هم نری؟!
هم... رفت هم بودنه
هم کاری هم باری

هم خدا هم خرما
 هم خدا خوش هم بنده
 هم از سر خاک هم از پای آلم مَندِی
 هنری یاد بگیر، که در نَمَی
 هیچ بهار بی زمِستو نیه
 هیچ زاغ بی داغ نیه
 هَی هَی چوپُرد گوشِ چگُو شِسته
 هَی هَی د پاده، چشم تو د گاو خود تو


ی :

یار زنده صحبت باقی
 یا بُکُش یا دانه بِدِی
 یا بُو و ایرغَه رفتو!!
 یا به باش، یا تابه
 یاده ما مُنوم، سیره خدا
 یاره دُور نکو، عیب شیره دُور کو
 یارِ نانی، یارِ جانی نموشه
 یارِ نیک، روزِ بد
 یا زَر، یا زُور، یا زاری
 یاسین خُوره تیز مونه
 یافتی پُر موی
 یا تخت یا تابوت
 یتیمه نه بزُو نه بُکُش، نان شیره بگیر
 یگ نه، صد آسو
 یگ روز دوست دیگه روز برار

یگ تیر دو نشو
یگ در بسته، صد در واز
یگ خانه گنا، صد خانه تبا
یگ دست برار د جاغه، دیگه دست شی د کاسه
یگ طرف غم یگ طرف شادی
یگ سره گل نمونه، صد سره تر مونه
یگ سر، صد سره میارزه، صد سر یگ سره نه
یگ شار و دو نرخ
یگ شکم و دو منت
یگ صبر از هزار افسوس خوبه
یگ لخشیده ره خدا بخشیده
یگ من خشکه بال نمیتنه، صد من تره بال مونه
یگ نفر لشکر و یگ خانه آغیل نموشه
یگ بگوی، دو بشنو
یگ سر و هزار سودا
یگ کون و هزار خر سواری
یگ مایزه چیل نفر مَحُورَه

منابع و مأخذ :

- 1 - قرآن مجید، با ترجمه آیت ... ناصر مکارم " شیرازی "، انتشارات امام علی بن ابی طالب^(ع)، چاپ قم، نگارش، 1389.
- 2 - نهج البلاغه، مترجم محمد دشتی، انتشارات موعود اسلام، چاپ قم، انصارالمهدی، 1383 .
- 3 - تمیمی، عبدالواحد بن محمد، غررالاحکم (مجموعه‌ی از گفتار گهر بار امیر المومنین علی^(ع))، موسیسه فرهنگی مبین مایل .
- 4 - مکارم، ناصر شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، قم، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، چاپ بیست و چهارم، 1385 ه ش .
- 5 - محمدحسین طباطبای، تفسیر المیزان، ترجمه محمد باقر همدانی، قم، موسیسه مطبوعات دارالعلم، بی تا .
- 6 - تفسیر منهج الصادقین، تصحیح میرزا ابوالحسن شعرانی، تهران، انتشارات اسلامیه .
- 7 - میرزا احمد ثقفی، روان جاویدان در تفسیر قرآن، ج 1، چاپ دوم، تهران، انتشارات برهان، 1398 .
- 8 - طبرسی، تفسیر جوامع الجامع .
- 9 - عبدالله بن احمد بن محمود النسفی، تفسیر النسفی، ج 1، لبنان، دارالکتاب العربی، بی تا .
- 10 - محمد فواد عبدالباقی، المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، قاهره، مطبعة دارالکتب المصریه، 1364 .
- 11 - ابوالفضل حُبیش بن ابراهم تفلیسی، وجوه قرآن، به اهتمام مهدی محقق، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، 1371 .

ضرب المثل‌های رایج در لهجه هزاره‌گی  101

- 12 - ثواقب، جهانبخش، تمثیلات و تشبیهات قرآنکریم، چاپ اول، قم، نشر حیب، 1389 .
- 13 - ابن یوسف ضیاء الدین الحدائق شیرازی ، امثال القرآن الکریم، به کوشش مهدی ماخوری، تهران ، انتشارات اساطیر، 1363 .
- 14 - حکمت، علی اصغر، امثال قرآن، چاپ دوم، تهران، بنیاد قرآن، 1361.
- 15 - شوشتری، عباس مه‌رین، فرهنگ لغات قرآن، چاپ چهارم، تهران، انتشارات گنجینه، 1359 .
- 16 - راغب الاصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، تهران، 1373 .
- 17 - احمد بن محمد بن احمد الميدانی، مجمع الامثال، چاپ سوم، دارالفکر، 1393.
- 18 - باشا، احمد تیمور، الامثال العامیه، قاهره، مطبعة الاستقامة ، بی تا .
- 19 - جمهرة الامثال، ج 1، چاپ مصر .
- 20 - یزدانی، حاج کاظم، ضرب المثل‌های هزاره‌ی .
- 21 - زالم، دگر وال ادوارد، ضرب المثل‌های دری افغانستان، چاپ اول، کابل، مطبوعه کاروان، 1390 .
- 22 - بهمنیار، احمد، داستان نامه بهمنیاری، چاپ دوم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، 1369 .
- 23 - محمد بن اسحاق الندیم، کتاب الفهرست، ترجمه محمد رضا تجدد، چاپ سوم، تهران، موسسه انتشارات امیرکبیر، 1366 .
- 24 - عقد الفرید، ج 3، بیروت، دارالکتاب العربی .
- 25 - جرجی زیدان، تاریخ اللغة العربیه، جزء اول، چاپ دوم .
- 26 - لويس معلوف، المنجد، چاپ دوم، تهران، انتشارات اسماعیلان، 1365 .
- 27 - خلیل جُرّ، فرهنگ لاروس، ترجمه حمید طیبیان، ج 2، چاپ دوم، تهران، انتشارات امیر کبیر، 1367 .

- 28- معین، محمد، فرهنگ فارسی معین، ج 3، چاپ هشتم، تهران، موسیسه انتشارات امیرکبیر، 1371 .
- 29- ملکوتی، فرهنگواره کنانی و امثال قمی (نشر کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی).
- 30- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، ج 23 .